



## درباره فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی و ضرورت تدوین آن\*

بهمن سرکاراتی

پیش از پرداختن به اصل مطلب، که زمینه و حدودش در عنوان این گفتار مشخص شده است<sup>(۱)</sup>، ضروری می‌نماید که شرحی مختصر درباره پیشینه ریشه‌شناسی (ετυμολογία) بیان کنم. با اندکی تسامح، شاید بتوان این ادعای تا حدی گزاف‌مانا را پذیرفت که تا زبان بوده کنجکاوای درباره‌گونه نخستین و معنی راستین الفاظ، به ویژه اسامی خاص، یعنی نوعی ریشه‌یابی و تأویل لغوی نیز وجود داشته است<sup>(۲)</sup>؛ زیرا اشتیاق ناخودآگاه برای بازگشت به ابتدای چرخه نخستین زمان و رسیدن به سرآغازها و بدایت‌ها و آگاهی از چگونگی آفرینش عناصر گیتی و نحوه پیدایش نهادها و سنت‌های فرهنگی، باز نمود یکی از نیازهای اساسی ذهن آدمی است که، ناخشنود از وضع و سامان جهان ایدری و اکنونی، خواهان بازگشت به گذشته دور و دراز و روز الست و رسیدن به اصل و ریشه‌ها و آویختن به آنهاست. جلوه‌های گوناگون این تلاش ناگزیر و گاه دردناکِ جان آدمی و نموده‌های مختلف این نیاز فکری را به صور متعدد، از جمله برپایی اعیاد سنتی و جشن‌های نوروزی که ضمن آنها تعلیق زمان و بازگشت به آغاز دهر و لحظه نخستین خلقت صورت می‌پذیرد، پرستش نیاکان، احساس دل‌تنگی و حسرت به خاطر سپری

\* این نوشته صورت ویراسته متن دو سخنرانی است که نگارنده در خرداد ماه سال ۱۳۷۷ در فرهنگستان زبان و ادب فارسی ایراد کرده است.

شدن عصر زرین و روزگار خجسته در گذشته دور، بر ساختن تبارنامه‌ها و کاوش برای یافتن یادگارهای اعصار فراموش شده و، از همه مهم‌تر، پردازش اساطیر بُن‌دهشنی و افسانه‌های تعلیلی و جستجو برای شناخت اصل قدیم نخستین *apxi* مشاهده می‌کنیم؛ و از همین نوع است جستجو برای یافتن اصل الفاظ و پژوهش‌های ریشه‌شناختی. علاوه بر این، اقوام و مردمان ابتدایی بر این باور بودند که بین نام اشخاص و اشیاء، از یک سو، و نیروی جادویی نهفته در سرشت آنها، از سوی دیگر، نوعی پیوند نامرئی وجود دارد به گونه‌ای که، هرگاه به نام چیزها و کسان پی ببریم، می‌توانیم اگر بخواهیم، بر آنها چیره شویم<sup>(۳)</sup>. در واقع، نام‌گذاری از یک دیدگاه برابر است با نوعی از نظم‌آرایی و سامان‌بخشی. هر چه بی‌نام و نشان است هنوز در نهفتگی تاریکی و در مغاک آشوب آغازین قرار دارد. با نام نهادن بر پدیده‌ها و یا آگاه شدن از نام آنها، مطابق پنداشت پیشینیان، نه تنها آنها را می‌شناسیم بلکه خود نامیده‌ها را نیز در حیطه تسلط خود قرار می‌دهیم و می‌توانیم دشمنان و موجودات گزاینده و آسیب‌رسان و حتی مظاهر قوای شر را نیز، از طریق پیوند دادن نام آنان به افسون و جادو، از پای در آوریم و یا از خود دور برانیم. فشرده این پنداشت دیرین با عبارت معروف لاتینی بیان شده است: *nomen est omen* نام یک نشانه و مُرواست، پاره‌ای است رازناک از هستی اشیاء، با پی بردن بدان، معرفت و نیز امکان چیرگی به ذات نامیده‌ها حاصل می‌شود.

یکی دیگر از عوامل برانگیزنده اذهان بشری به غور و تدقیق درباره مسائل لغوی و کوشش برای دستیابی به اشکال و معانی درست و اصلی نام‌ها این بود که، در روزگاران کهن، بسیاری از ملل و اقوام زبان و الفاظ تشکیل‌دهنده آن را امری قدسی یا جادویی می‌پنداشتند که در پردازش اولیه آن هم ایزدان دست داشته‌اند و هم ذهن خلاق مردمان. در هند باستان، بر اثر اعتقاد به تأثیر جادویی ادعیه و اوراد و اهمیت بیش از حد ادای دقیق و صحیح الفاظ نیایشی ضمن مراسم پرستش در جلب مهر و دفع خشم خدایان و نهایتاً برآورده شدن خواسته‌های ستایشگران، سخنان و افسون‌های مقدس (*vācah*، *vāc-* و *māntra*)، که اجزای تشکیل‌دهنده دعاها و سرودهای آیینی بودند، تشخیص ایزدینه پیدا کرده بودند و مقدس و سپند انگاشته می‌شدند و آگاهی از تلفظ درست و معنی اصلی آنها از اهم وظایف برهمنان محسوب می‌شد و ایزد سخن (*Vācaspati*) در انجمن بغان ودایی جایگاهی داشت<sup>(۴)</sup> و در اوپانشادها اشاراتی شبیه پنداشت‌های مربوط

به جهان کبیر و جهان صغیر را دربارهٔ *sāman* «سخن، سروده» مشاهده می‌کنیم.<sup>۱</sup> علت اصلی گرایش برخی از کهنه‌یهود و آبای کلیسا به تتبعات ریشه‌شناختی و تأویلات لغوی این بود که در فرهنگ یهودی-مسیحی نیز زبان یا به سخن دقیق‌تر گونه نخستین زبان که، تا هنگام واقعه بنای برج بابل، مردمان بدان زبان ساده و یگانه سخن می‌گفتند، امری قدسی انگاشته می‌شد. در عهد عتیق (سفر پیدایش، باب اول، بندهای ۱-۱۱) آمده که یهوه، به هنگام خلقت پدیده‌های مهم و کلان‌گیتی مانند روز و شب و آسمان و زمین و دریا، خود بر آنها نام نهاد و سپس، بعد از آفرینش آدم ابوالبشر، «خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی‌حیات را خواند همان نام او شد. پس آدم همهٔ بهایم و پرندگان آسمان و حیوانات صحرا را نام نهاد» (عهد عتیق، سفر پیدایش، باب دوم بندهای ۱۹-۲۱). با این نامگذاری، زبان واحد اولیه به پیدایی آمد که مشترک همهٔ ابنای بشر بود، تا آن که، با حادثه بنای برج بابل، به روایت عهد عتیق (سفر پیدایش، باب یازدهم، بندهای ۱-۹)، آن زبان یگانه مخدوش و پراکنده شد و چندگانگی زبان‌ها بر روی زمین پدید آمد. مطابق این پنداشت، که در اعصار بعدی اساس نظرپردازی‌های زبان‌شناختی یهودی-مسیحی در قرون وسطی بود، زبان در آغاز پدیده‌ای بوده است نیمش عطیه‌ای الهی و نیم دیگرش ساخته و پرداختهٔ ذهن خلاق انسان. آن زبان اولیه یگانه زبان کامل و بی‌نقص بود که در آن الفاظ، با رسایی کامل، بیانگر مفاهیم بودند و جالب توجه است که، تا قرن هجدهم میلادی، بودند کسانی چون بومه<sup>۲</sup>، شورتل<sup>۳</sup>، روشلین<sup>۴</sup> و بعدها فرزانه‌گانی چون لایب‌نیتس و جان لاک که دربارهٔ معنی نهفتهٔ روایت تورات و نحوهٔ نامگذاری آدم بر موجودات به بحث می‌پرداختند<sup>۵</sup> و برخی از آنان، با دستیازی به انواع شیوه‌ها از جمله ترفندهای ریشه‌شناختی، در صدد بازسازی آن زبان خالص و کامل (*Lingua Adamaica*) بودند؛ چنان که، در روزگار ما، زبان‌شناسانی چون شلایخره<sup>۶</sup> و پیروان او بر آن بوده‌اند که، اگر از دست برآید، زبان اولیهٔ هندوآروپایی را بازسازی کنند و نیز کسانی چون ویتگشتاین و دیگران که در آرزوی ابداع زبان ناب فلسفی بوده‌اند و هستند.

این سه عامل عمده که برشمردیم و نیز دخالت برخی از عوامل فرعی دیگر نظیر نیاز

1) R.C. Zaehner, *Hindu and Muslim Mysticism*, London 1960, p.24.

2) Jakob Böhme

3) Justus Schortel

4) Reucklin

5) Schleicher

ذاتی بشر برای یافتن و یا ساختن معنایی معقول و سامانی مطلوب برای پدیده‌های پیرامون خود، برای تأویل الفاظ به کار رفته در کتب مقدّس، و گاه برای معتبر و موجّه قلمداد کردن رفض و بدع، افسانه‌پردازی بر اساس وجه اشتقاقی اسامی خاص و نام‌های جغرافیایی، بازی با الفاظ و فضل‌نمایی از طریق فقه اللّغه عامیانه، سبب شده است که هر جا و هر گاه که ضرورتی احساس می‌شد، نحوّیون و لغویّون و نویسندگان و شاعران و اهل فضل و هم‌عامّه مردم بی‌پروا به ریشه‌یابی و ریشه‌تراشی بپردازند. از میان صدها وجه اشتقاق که در عهد عتیق ارائه شده فقط به ذکر دو نمونه اکتفا می‌کنم:

گونهٔ عبری نام حضرت موسی (ع) Mosheh است و این اسم را در تورات، با توجه به سرگذشت ایام خردسالی آن پیامبر، به غلط از ریشهٔ عبری māšāh به معنی «بیرون کشیدن» مشتق دانسته‌اند. در سفر خروج، باب دوم بند ۱۰ می‌خوانیم: «چون طفل (موسی) نمو کرد، (دایه‌اش) وی را نزد دختر فرعون برد و او، وی را موسی نام نهاد، زیرا گفت او را از آب بیرون کشیدم». مفسران تورات در زمان‌های متأخر، باز از روی تعبیر عامیانه، نام موسی را ترکیبی از ترکیبی از mō «آب» و uses یا ses «نجات یافته» تأویل کرده‌اند (Jasephus, Ant. II. 6; Philo, Vit. Moys. I.4). در صورتی که امروز تقریباً مسلم شده که موسی یک اسم قبلی است و با کلمهٔ messu یا mes به معنی «کودک» در آن زبان ربط دارد. واژهٔ اخیر را، به صورت جزو دوم، در اسامی مرکب مصری مانند Thot-mes «فرزند ایزد Thot» (رب النوع ماه در آیین مصر قدیم) و Ra-messu «فرزند ایزد Rā» (خدای برین در آیین مصر قدیم) و غیره باز می‌یابیم<sup>(۳)</sup>.

در مورد نام حضرت ابراهیم (ع)، در تورات آمده است که نام قبلی او Abrām بوده و یهوه آن را به Abrāhām عوض کرد. در سفر پیدایش، باب هفدهم بند ۵ آمده که «یهوه» خطاب به او گفت: «و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که ترا پدر امت‌های بسیار گردانیدم».

روشن است که نویسندگان عهد عتیق، از راه فقه اللّغه عامیانه، جزء دوم نام ابراهیم را با لفظ عبری hamon به معنی «گروه، انبوه مردم» ربط داده‌اند و جزء اول را همان آب یعنی «پدر» گرفته‌اند و این چنین نام پیامبر را «پدر گروه مردمان» تعبیر کرده‌اند و حرف «ر» بازمانده بین دو جزء اسم را حرف زاید خوانده‌اند. در تلمود، برای توجیه حرف «ر»

وجه جدیدی ارائه شده که، مطابق آن، گونه اولیه نام ابراهیم \*Abirhamon\* فرض شده در معنی «نیرومند در میان انبوه مردمان»؛ در حالی که أبرام و ابراهیم گونه‌های دوگانه یک اسم سامی‌اند که وجه اشتقاق آن به طور متقن معلوم نیست و شاید معنی آن «دارنده پدر (=خدای) متعال» باشد<sup>(۸)</sup>. طرفه این که جاعلان حدیث و مفسران و لغویون تازی و پارسی نیز بی‌کار ننشسته‌اند و برای اسامی انبیای بنی اسرائیل وجه اشتقاق ساخته‌اند، چنان که در سفینه البحار (ج ۱، ص ۷۶) آمده است که ابراهیم اسم سریانی و معنی آن «اب رحیم» است. در تفاسیر و کتب لغت می‌خوانیم که نام آدم از ادیم یعنی «رویه زمین»، نام نوح از نوحه، نام ادریس از درس مشتق است و جالب‌تر از همه این که نام حوّا را از حوا به معنی «سیاه مایل به سبز» مشتق گرفته‌اند. هم چنین است وجه اشتقاق‌های برساخته برای اسامی ایالات، شهرها و کوه‌ها و غیره.

شاعران و حماسه‌سرایان و قصه‌پردازان نیز از کاروان ریشه‌پژوهان عقب نمانده‌اند. همر و هسیودوس و پینداروس و دیگر شعرا و تراژدی‌نویسان یونانی، برای شمار زیادی از نام‌های بغان و یلان و نیز برای اسامی جای‌ها، وجه اشتقاق داده‌اند که لُژس<sup>۹</sup>، در بخش سوم از کتاب خود به نام فلسفه زبان در عهد باستان<sup>(۹)</sup>، بیش از هفتاد مورد از این گونه اشتقاقات شاعرانه را گردآوری و بررسی کرده و باز نموده است که اغلب آنها نادرست‌اند؛ چنان که مثلاً هسیودوس و، به تبع او پینداروس، نام پهلوان روین‌تن یونانی، آژاکس (گونه یونانی: *Aias*) را با واژه یونانی *αιετός* «شاهین» ربط می‌دهند و افسانه‌ای نقل می‌کنند درباره چگونگی زادن پهلوان، نیایش هرکول به درگاه زئوس که کودک خردسال را زورمند و روین‌تن کند و اجابت دعای او از جانب خدای برین که شاهینی را برای پروردن نوزاد می‌فرستد<sup>(۱۰)</sup>. نکته درخور توجه در این میان مسئله افسانه‌پردازی بر اساس ریشه‌شناسی واژه‌هاست؛ بدین ترتیب که ریشه‌یابی اسامی خاص، در بسیاری از موارد، به پیدایش و رواج افسانه‌ها درباره ایزدان و پهلوانان منجر می‌گردد و یا، برعکس، وجه اشتقاق‌ها بر مبنای افسانه‌هایی که از پیش درباره شخصیت‌های اساطیری رواج داشته ساخته و پرداخته می‌شود. به عنوان مثال، ویرژیل، معنی و ریشه اسم مکان لاتیم (*Latium*)، ایالتی را که شهر رُم در مرکز آن بنا شده بود، از مصدر *latere* «پنهان شدن»

می‌گیرد؛ چون، مطابق افسانه، در این محل بود که ساتورن (Saturnus)، ایزد زمان در آیین روم باستان) از پیش ژوپیتر گریخت و در آن جا پنهان شد؛ در حالی که تردیدی نیست که این نام یک واژه کهن اوسکوا-اومبریایی است در معنی «جای گشاد»<sup>(۱)</sup>.

فردوسی خودمان نیز گاه معنی و اشتقاق برخی از اسامی خاص را شرح می‌دهد. در شاهنامه، درباره یکی از موجودات اساطیری هندو ایرانی یعنی Gandarōwa (هندي باستان: Gandharvā)، که پیشکار و کدخدای ضحاک معرفی شده، چنین می‌خوانیم:

چو کشور ز ضحاک بودی تهی      یکی مایه‌ور بُد به سانِ رهی  
 که او داشتی تخت و گنج و سرای      شگفتی به دل‌سوزگی کدخدای  
 وُرا کندرو خواندندی به نام      به گندی زدی پیش بیداد گام

(شاهنامه تصحیح خالقی مطلق، ج ۱، ص ۷۸)

روشن است که فردوسی این نام را که احتمالاً به صورت «کُندرو» بدو رسیده بود از «کُند رفتن» مشتق دانسته که تعبیری عامیانه است.<sup>۷</sup>

همو، در مورد نام رستم نیز، با مهارتی کمتر، با الفاظ بازی کرده است. در داستان چگونگی زاده شدن رستم، آورده است که چون رودابه، با تحمل رنج بسیار، کودک پهلوان را به دنیا آورد:

بگفتا برستم غم آمد به سر      نهادند رُستمش نام پسر  
 در داستان داراب، پسر همای چهر آزاد که فرزند نوزاد خود را در گهواره‌ای نهاده و در رودخانه هشته بود و آن گهواره و کودک را مردی گازر از آب گرفته و به زنش سپرده بود که او را بیرواند، آمده است:

زین گازر او را چو پیوندِ خویش      بی‌رورد چونان که فرزندِ خویش  
 سیّم روز داراب کردند نام      کز آبِ روان یافتندش کنام

اما، در مورد معنی نام سهراب، نظر فردوسی صائب بوده است:

چو خندان شد و چهره شاداب کرد      وُرا نامِ ته‌مینِه سهراب کرد  
 در یونان باستان، از قرن پنجم قبل از میلاد به بعد کنجکاوی‌های متذوّقانه پیشینیان درباره ریشه و معنی الفاظ، اندک اندک، جای خود را به بحث‌ها و نظرپردازی‌های

(۷) نمی‌توان با قاطعیت گفت که کُندرو گونه تحریف‌شده کندرو بوده؛ زیرا تبدیل «گ» آغازین به «ک» را در چند مورد دیگر نیز مشاهده می‌کنیم: کیومرث، کزدم، کوسان و غیره.

نیمه عالمانه سپرد و ریشه‌شناسی صبغه فلسفی به خود گرفت و در نزد برخی از حکما با مسائلی نظیر خاستگاه زبان و مسئله چگونگی حصول معرفت در ذهن انسان ربط پیدا کرد. نمونه بارز این گونه نظرپردازی‌ها رساله معروف افلاطون به نام کراتیلوس<sup>۸</sup> است که، ضمن آن، درباره منشأ زبان، چگونگی پیدایش الفاظ و نام‌ها، نحوه دلالت اصوات بر مفاهیم و جنبه نمادی آواها گفتگو و به ناچار مباحث مربوط به ریشه‌شناسی نیز در آن مطرح شده است. افلاطون، در این رساله، ضمن انتقاد از شیوه معمول در بررسی‌های ریشه‌شناختی، از طریق حذف و اضافه‌های کاملاً دلخواهی، از زبان سقراط بسیاری از وجه اشتقاق‌های رایج زمان خود را با لحنی استهزاآمیز نقل می‌کند و از آن میان، به طور مثال، به اشتقاق واژه یونانی *ἡρως* به معنی «پهلوان» اشاره می‌کند که، به زعم لغویون آن عصر، گونه تغییر یافته *ἔρως*، نام ایزد عشق، بوده است؛ زیرا، مطابق توجیه آنان، پهلوانان یونانی اغلب بر اثر رابطه مهرآمیز ایزدان با بانوان خوب‌روی زاییده شده‌اند.<sup>۹</sup> اما باید یادآوری کرد که تعبیرات ریشه‌شناختی خود افلاطون نیز، که از زبان سقراط نقل کرده، جز چند مورد نادر، به هیچ وجه اساس استواری ندارد و نشان می‌دهد که آن حکیم فرزانه هم، مانند معاصران خود، از مسائل اساسی ریشه‌شناسی، مانند قاعده‌مند بودن تحوّل آواها، تغییرات معنایی واژه‌ها و خویشاوندی زبان یونانی با زبان‌های دیگر و غیره، آگاهی اندکی داشته و بیشتر در پی بنیان افکندن نوعی فلسفه زبان و پی بردن به راز دشوار خاستگاه کلام بوده است<sup>(۱۰)</sup>. بعد از افلاطون و شاید هم زمان با عصر او، مسئله‌ای که، بیش از هر چیز دیگر، ذهن حکمای یونانی، به ویژه رواقیون، را به خود مشغول می‌کرده، این پرسش بود که آیا نام‌های موجودات، متناسب با سرشت و طبیعت (*φύσει*) هریک از آنان، به دست طبیعت و با میانجیگری ذهن انسان بر آنها نهاده شده یا از طریق سنت و قرارداد (*θέσει*). اگر فرض نخست درست باشد، باید پذیرفت که بین اسم و موسوم رابطه مستقیم وجود دارد و برای شناخت پدیده‌های گیتی باید حقیقت و معنی راستین (*ἐτυμον*) هریک از آنها را در نهفت نامی که در آغاز بر آن پدیده نهاده شده

8) *Kratylus*

۹) معنی واژه یونانی *ἡρως*، به احتمال زیاد، «مدافع، نگهبان» است و این واژه با مصدر لاتینی *servāre* به معنی «حفاظت، پاییدن» و ماده اوستایی *har-* به معنی «نگهبانی کردن» هم‌ریشه است. نکته جالب توجه اینکه واژه «پهلوان» فارسی نیز، اگر آن را بازمانده *parθava-pāna*\* بگیریم. «نگهبان مرز» معنی می‌دهد.

جُست. مطابق این پنداشت، بر عهده حکیم فرزانه است که، با بهره‌گیری از بررسی‌های لغوی و دست‌یافتن به هر چاره و تدبیر دیگر، به صورت اولیه و معنی‌راستین نام‌ها (*étymos logos*) دست‌یابد و یا با کاربُرِد قواعدی چند، به بازسازی آنها بپردازد.<sup>۱۰</sup> گونه‌سامان‌یافته و عالمانه‌نمای این اعتقاد که نام چیزها بیانگر سرشت و هویت حقیقی آنهاست، در نزد فلاسفه رواقی، به صورت یک آموزه فلسفی، اهمیت به‌سزایی پیدا کرد و به عنوان یک اصل در مبحث معرفت‌شناسی<sup>۱۱</sup> پذیرفته شد. رواقیون، با پذیرفتن فرضیه اصالت فطرت و طبیعت، بر این باور شدند که گونه نخستین و معنی‌راستین الفاظ را طبیعت در نهفتن جان انسان‌ها به ودیعه نهاده است و، بدین سان، هر یک از عناصر زبانی، اگر ریشه اصلی آن را بشناسیم، در مطابقت با گوهر طبیعی مایزای خود در جهان خارج، در بر دارنده و بازگوکننده حقیقت یکی از عناصر گیتی است. لذا، اگر به صور اولیه و معانی حقیقی نام‌ها دست‌یابیم، توفیق خواهیم یافت که نه تنها به سیر و تطور پنداشت‌های بشری بلکه، در واقع، به حقایق و راستی‌های گوهرین طبیعت نیز پی‌ببریم و برای رسیدن به صورت تحریف‌نشده ریشه‌ها و معانی نام‌ها، باید با حرکتی در خلاف جهت زمان بازپس برویم تا بتوانیم، با پیوند دادن پایان به آغاز و غایت به بدایت و از طریق بازشناسی یا بازسازی حلقه‌های مفقود پیشین، به نمودگارهای باستانی زبان برسیم. یکی دیگر از مفروضات رواقیون در بررسی‌های ریشه‌شناختی این بود که طبیعت بر مبنای ارکان اصلی ساختار زبان (*principia dialecticea*) صورت اولیه و حقیقی نام‌ها را ابداع می‌کند ولی، با گذشت زمان، بر اثر دخالت عوامل محرّف و بی‌قاعدگی‌ها و بی‌آیینی‌های ناشی از کج‌اندیشی‌های ذهن بشری - که آنها را در مجموع،

۱۰ اصطلاح اِتیمولوژی *etymologia*، که به احتمال زیاد خریسیپوس *Chrysippus*، فیلسوف معروف رواقی در سده سوم پیش از میلاد، آن را وضع کرده، از ترکیب دو لفظ یاد شده در بالا ساخته شده است. جزء اول ترکیب، یعنی *etymos*، در زبان یونانی صفتی است به معنای «راست» که از روی آن، اسم خنثای *etymon* ساخته شده که به صورت یک اصطلاح لغوی در معنی مفهوم راستین هر واژه بر اساس ریشه آن به کار رفته است. صفت *etymos* در عصر رواقیون لغتی منسوخ بوده و برای رساندن مفهوم «راست» صفت *alēsēs* به کار می‌رفته است. احتمال می‌رود که واضع این اصطلاح اجزای آن را از اشعار هم‌راخذ کرده باشد که صفت *etymos* را، در رابطه با سخن گفتن، بارها به کار برده است. حدس برخی از محققان مبنی بر این که واژه *etymologia* نزد فلاسفه پیش از سقراط شناخته بوده صائب به نظر نمی‌آید. برای اطلاع بیشتر -



*anomalía* می‌نامیدند - صورت اصلی الفاظ و معانی حقیقی آنها دگرگون و یا فراموش می‌شود؛ لذا، بر ماست که این تحریفات را شناسایی کنیم و، با یک سو کردن آنها، گونه تغییر یافته واژه‌ها را به صورت درست اولیه آنها برگردانیم<sup>(۱۲)</sup>. عمده‌ترین این گونه ناهنجاری‌ها، مطابق با اصطلاحاتی که بعدها در زبان لاتینی برای آنها وضع شد<sup>(۱۳)</sup> عبارت بودند از حذف (*demptio*)، اضافه (*additio*)، قلب (*traiectio*) و تحریف (*commutatio litterarum*) که ترتیوس واژو<sup>۱۲</sup> لغوی معروف رومی و صاحب کتاب ۲۵ جلدی زبان لاتینی<sup>۱۳</sup>، در مقدمه مجلد پنجم، از آنها یاد کرده است<sup>(۱۵)</sup>. اعمال این روش در بررسی‌های ریشه‌شناختی کاری‌ترین زخم را بر پیکر ریشه‌شناسی در دوران باستان و سپس در قرون وسطی وارد کرد. نحوئون بعدی، چه در یونان و چه در روم و اسکندریه و بعدها در کشورهای اروپایی، که در میان آنها با علمایی چون کریسیپوس<sup>۱۴</sup>، آپولونیوس دیسکولوس<sup>۱۵</sup>، قدیس آوگوستینوس، ایزیدوروس سیولایی<sup>۱۶</sup> و غیره برخورد می‌کنیم<sup>(۱۶)</sup>. با قبول آرای رواقیون درباره زبان، مدعی بودند که، با استفاده از قواعدی چون ابدال و ادغام و تحریف و تصحیف و حذف و اضافه و غیره و نیز با مددجویی از مقولات معانی و بیان نظیر مجاز و ایهام و کنایه و استعاره و غیره، می‌توان ریشه الفاظ را یافت و بر مبنای آن صورت نخستین و معنی راستین آنها را پیدا کرد. چنان که مثلاً واژو (L. L. V. 101) نظر معلم خود، آیلوس استیلو<sup>۱۷</sup>، را درباره وجه اشتقاق واژه لاتینی *vulpes* «روباه» نقل می‌کند که چون این جانور با پاهایش می‌پرد (*volat* از مصدر «پرواز کردن») (*pedibus* حالت مفعول معه از *pes* «پای»)، چنین نامیده شده است. بدیهی است که این ریشه (ایمون) تنها بر اساس شباهت لفظی جزو اول واژه مورد بحث با مشتقی از مصدر *volito* «پریدن» و هماهنگی جزو دوم آن با واژه لاتینی *pes* «پای» ارائه شده است؛ در صورتی که واژه لاتینی *volpēs* به معنی «روباه» لغتی است بازمانده از دوران هندو اروپایی که با مترادفات خود در زبان هندی باستان *lopāsā-* و

12) Terentius Varro 13) *De lingua Latina*

۱۴) وی، بعد از هراکلیدس بنطسی Heraclides Ponticus، یکی از شاگردان افلاطون و مؤلف رساله *περὶ ἑτυμολογίας*، صاحب قدیم‌ترین کتاب مستقل در زمینه ریشه‌شناسی است موسوم به *Ἑτυμολογικά* که متأسفانه هم این کتاب و هم نوشته هراکلیدس از بین رفته است.

15) Apollonios Dyskolos

16) Isidorus de Sevilla

17) Aelius Stilo

فارسی روباه و یونانی *αλώπηξ* و غیره هم‌ریشه است<sup>۱۸</sup>. واژو (L. L. V. 99) و، به تبع او، دیگران واژه لاتینی *canis* به معنی «سگ» را از مصدرِ *cano* لاتینی به معنی «آواز خواندن» مشتق می‌گیرد و می‌گوید که وجه این نامگذاری آن است که سگ، هم شبانه‌روز و هم در موقع شکار، پارس می‌کند و از این رو می‌توان گفت که او هم به نوعی آوازخوان است؛ در صورتی که می‌دانیم *canis* لاتینی با واژه‌های *kuvos* یونانی، *śván-* سنسکریت، *span-* اوستایی (که لغت سگ فارسی نیز بازمانده‌گونه فارسی باستان آن است؛ قس صورتِ مادی، *spāka* که هرودت آن را نقل کرده است) و *hunt* گوتی و غیره، که همگی «سگ» معنی می‌دهند، هم‌ریشه است و همه آنها از هندو اروپایی *\*kuon-* و یا گونه‌های مشابه آن با پسوندهای گوناگون مشتق‌اند.<sup>۱۹</sup> از این قبیل است هم‌چنین اکثر وجه اشتقاق‌هایی که مثلاً قدیس آوگوستینوس در کتاب *De dialectica* ی خود، بر مبنای جنبهٔ نمادی آواها، ارائه کرده است. وی بسیاری از واژه‌های لاتینی را که با حرف *v* شروع می‌شوند، مانند *violentus* «خشن، قاهر»، *vinculum* «بند، زنجیر»، *vietus* «در هم کشیده» و غیره، از واژهٔ *vis-* «زور، توان» مشتق می‌داند، با این پنداشت که حرف *v* از لحاظ آوایی از خصوصیتِ رمزیِ «قدرت و توانایی» برخوردار است. این گونه ریشه‌یابی‌ها، که گاه در واقع چیزی جز بازی با الفاظ و ترفندهای لغوی نیستند، منحصر به ادوار قدیم یا قرون وسطی نبوده است. ژیل مناژ<sup>۲۰</sup> لغت‌شناس و فرهنگ‌نویس معروفِ فرانسوی در قرن هفدهم میلادی، در دو قاموس مشهور خود به نام‌های فرهنگ اشتقاقی یا ریشه‌های زبان فرانسه و ریشه‌های زبان فرانسه، برای بسیاری از لغات فرانسه، «اتیمون»‌هایی پیش‌نهاد کرده که نه تنها یاوه بلکه مضحک‌اند. این عالم شعبده‌انگیز مثلاً واژهٔ *haricot* به معنی «لوبیا» را بازماندهٔ واژهٔ لاتینی *faba* به همان معنی می‌گیرد. بدین ترتیب: باید فرض کنیم که از اسم *faba* صفتی ساخته شده بود به صورت *\*fabaricus*<sup>\*</sup> و از این صفتِ فرضی مشتقِ فرضی دیگری به صورت *\*fabricotus*<sup>\*</sup> به دست آمده و این لفظ اخیر، از طریق

18) A. Walde - J. Hofmann, *Lateinisches Etymologisches Wörterbuch*, Heidelberg 1972, II, 830.

19) A. Walde, J. Pokorny, *Vergleichendes Wörterbuch der Indogermanischen Sprachen*, I, 1927, p.465f.

20) Gilles Ménage, *Dictionnaire étymologique ou origines de la langue française*, Paris 1694; *Origines de la langue française*, Paris 1650.

حذف حرف اول کلمه (*apheresis*) می‌توانسته شکل *\*aricotus* به خود بگیرد و این *\*aricotus* فرضی، نهایتاً در زبان فرانسه به صورت *haricot* در آمده است. یا این که، مطابق تأویل او، واژه فرانسوی *rat* «موش» بازماندهٔ واژه لاتینی *mus* است که از طریق گونه‌های جعلی مفروض *\*muratus* و *\*ratus* به صورت *rat* در آمده است<sup>(۱۷)</sup>. شگفت آور نیست که ولتر یا وگنی این گونه ریشه‌یابی‌های رایگان را به باد استهزا گرفته و با لطیفه‌ای هجوآمیز در تعریف ریشه‌شناسی، گفته است:

Une science où les voyelles ne font rien et les consonnes font peu de chose

«[اتیمولوژی] علمی است که در آن مصوت‌ها اصلاً نقشی ندارند و صامت‌ها نقشی

ناچیز دارند»<sup>(۱۸)</sup>.

صرف نظر از برخی ابداعات و گرایش‌های نامعقول جدید - مانند تأویلات مسیحی (*interpretatio christiana*) در ریشه‌یابی نام‌ها، دادن معانی مینوی (*sensus spritualis*) به کلمات، کوشش برای یافتن ریشه لغات یونانی و لاتینی در زبان عبری، خلط مباحث لغوی با مقولات معانی و بیان، استفاده از نمادپردازی آوایی به عنوان یکی از ارکان ریشه‌پژوهی و افسانه‌پردازی بر مبنای فقه اللغه عامیانه و غیره - ریشه‌شناسی غیرعلمی در طول قرون وسطی و اعصار بعدی تا پایان قرن هجدهم میلادی هم چنان ادامه داشت.<sup>(۱۹)</sup>

در قرن نوزدهم میلادی، در سایه تحقیقات ارزندهٔ محققان زبده‌ای چون کریستین راسک<sup>۲۲</sup>، اگوست پات<sup>۲۳</sup>، فرانتز بوپ<sup>۲۴</sup> یا کوپ‌گریم<sup>۲۵</sup>، اگوست شلایخر<sup>۲۶</sup> و دیگران،

(۲۱) اگر بخواهیم، با چشم‌پوشی از دقایق جزئی، مشخصه کلی بررسی‌های ریشه‌شناسی غیرعلمی را به طور خلاصه بیان کنیم، می‌توانیم بگوییم که، در ریشه‌شناسی غیر علمی، بیشترین اهمیت به معنی الفاظ داده می‌شده به صورت و ساخت آوایی آنها و، برای دستیابی به معنی مطلوب، هرگونه دخل و تصرف در صورت جایز شمرده می‌شد. بدین گونه که ریشه‌پژوهان، هرگاه به تصادف به دو لغت هم معنای جدید و قدیم که از لحاظ آوایی مختصر هماهنگی داشتند بر می‌خوردند، بی‌درنگ نتیجه‌گیری می‌کردند که آن دو لفظ با هم خویشاوندند و یکی از دیگری مشتق است و، اگر معنی یا صورت مورد نظر در آن دو واژه به گونهٔ موجه و قانع‌کننده‌ای شباهت نداشت، آنگاه، به طور کاملاً دلخواه، صورت و یا صور مفروضی را بازسازی می‌کردند تا خلأ موجود بین دو واژه مورد بحث را پر کند و آن دو را به هم پیوند دهد. به سخن دیگر، ریشه‌شناسی غیرانتقادی، مبنایش بر اساس هم‌آوایی کاملاً تصادفی الفاظ استوار بود و هرگونه تغییر و تبدیل لفظی و معنایی را بی دغدغه خاطر روا می‌دانست.

خویشاوندی زبان‌های هندو اروپایی و انشعاب همه آنها از یک زبان کهن مفروض شناخته و، به تبع آن، شالوده زبان‌شناسی نوین و به ویژه زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی پی‌ریزی شد. چون، در تدوین دستور تطبیقی زبان‌های هندو اروپایی، سنجش واژه‌های زبان‌های خویشاوند با یکدیگر و بازسازی گونه‌های مفروض لغات در زبان هندو اروپایی مادر، اطلاع از مبانی و قواعد علمی تحولات آوایی بسیار اهمیت داشت، ریشه‌شناسی نیز اهمیتی به‌سزا یافت و به صورت یکی از ارکان فقه اللغه تاریخی درآمد. در آخرین دهه‌های نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، گروهی از زبان‌شناسان، که بعداً به نودستوریان<sup>۲۷</sup> مشهور شدند، در دانشگاه لایپزیک آلمان گرد آمدند و با پی‌گیری تبّعات دانشمندان یاد شده در بالا، به تحقیقات تطبیقی درباره زبان‌های هندو اروپایی ادامه دادند. کسانی همچون هرمان گراسمان<sup>۲۸</sup>، جورج کورتیوس<sup>۲۹</sup>، برتولد دلبروک<sup>۳۰</sup>، کارل بروگمان<sup>۳۱</sup> و هرمان اوستهوف<sup>۳۲</sup> و دیگران، با بازشناسی و تدوین ضوابط دقیق و استثناپذیر ضوابط ناظر بر تغییرات آوایی<sup>۳۳</sup> در حیطه واج‌شناسی (فونولوژی) و قواعد ناظر بر دگرگونی‌های صرفی - که اغلب بر مبنای قیاس<sup>۳۴</sup> در زمینه ساخت واژه (مورفولوژی) صورت می‌پذیرد - هریک به نحوی به استواری و تحکیم بنیاد علمی ریشه‌شناسی کمک کردند و با رعایت دقیق این قواعد در بازسازی گونه‌های قدیم‌تر لغات در مراحل پیشین زبان‌های مورد مطالعه، نشان دادند که تغییرات لغوی، به طور اعم، و تحولات آوایی، به طور اخص، در هر زبانی قانونمند هستند و استثنا نمی‌پذیرند و در هر پژوهشی در زمینه زبان‌شناسی تاریخی، از جمله ریشه‌شناسی، باید این قوانین را در مد نظر داشت. نودستوریان، با پیشرفت‌های چشمگیری که در این زمینه نصیبشان شد، بر تأویلات دلخواهی و ریشه‌تراشی‌های بی‌قاعده پیشینیان قلم بطلان

(۲۲) A. Pott این دانشمند را به حق می‌توان پایه‌گذار دانش زبان‌شناسی علمی نامید و انتشار اثر سترگ و تحسین‌انگیز او با عنوان

*Etymologischen Forschungen auf dem Gebiete der Indo-germanischen Sprachen, Lemgo, 1833-1836.*

(بررسی‌های ایتیمولوژیک در زمینه زبان‌های هندو اروپایی) نقطه عطفی در تاریخ ریشه‌شناسی محسوب می‌شود.

24) F. Bopp

25) J. Grimm

26) A. Schleicher

27) die Junggrammatiker

28) H. Grassmann

29) G. Curtius

30) B. Delbrück

31) K. Brugmann

32) H. Osthoff

33) Lautgesetze

34) Analogie

کشیدند و به هرج و مرجی که از دیرباز بر این شعبه از دانش زبان‌شناسی حاکم بود خاتمه دادند<sup>(۳۵)</sup>.

نودستوریان و پیروان آنان، به دلیل شیوه تحقیقی که در پژوهش‌های مربوط به زبان‌شناسی تاریخی و از آن جمله در بررسی‌های ریشه‌شناختی به کار می‌بردند و اصول و موازینی که در این زمینه طرح کردند و شرح آنها را در بیانیه این مکتب ارائه دادند<sup>(۳۶)</sup>، صحت و اعتبار تحقیقات خود را به عنوان بخشی از ریشه‌شناسی علمی حفظ کردند و گزاره نخواهد بود اگر بگوییم که در آینده نیز حفظ خواهند کرد. با این همه، باید یادآور شد که کار آنان نیز ناگزیر دارای نقایصی بود که زبان‌شناسان بعدی در رفع آنها کوشیدند. مهم‌ترین کاستی مکتب نودستوریان اصرار بیش از حد آنها بود در بازسازی حالت اولیه مفروض زبان‌های هندو اروپایی در دوران پیش از تاریخ که بالاجبار باعث می‌شد که آنان برای دستگاه واجی (فونولوژی) و تغییرات آوایی الفاظ اهمیّت بیش از حد قایل شوند و در نتیجه از اهمیت معناشناسی و تحولات معنایی عناصر زبان غافل بمانند. برای رفع این نقیصه، در قرن بیستم گرایش‌های نوینی در حیطه ریشه‌شناسی پیدا شد که ویژگی مشترک آنها تأکید بر اهمیت مفاهیم در برابر الفاظ بود.

نخستین واکنش در برابر نودستوریان به صورت پیدایش مکتبی پدید آمد معروف به الفاظ و اشیاء<sup>۳۵</sup> که هرمان شوخارت<sup>۳۶</sup> و رودولف مرینگر<sup>۳۷</sup> در دهه اول قرن بیستم بنیان نهادند و مجله‌ای بدان نام منتشر کردند و زبان‌شناسانی چون ویلهلم میر-لوبکه<sup>۳۸</sup>، رودلف موخ<sup>۳۹</sup>، ماتیا مورکو<sup>۴۰</sup> و دیگران، که هر کدام در یک شعبه از زبان‌شناسی تاریخی خبره بودند<sup>(۴۱)</sup>، در تبیین و پیش‌برد اهداف این مکتب، که بر پایه رابطه نزدیک بین نام‌ها و نامیده‌ها استوار بود، کوشیدند<sup>۴۱</sup>. پیروان این مکتب بر روی این اصل تأکید می‌ورزیدند که بین تاریخ هر واژه و سیر تغییرات لفظی و معنایی آن، از یک سو، و تاریخچه کاربرد و سیر تغییر و تحولات پدیده‌ای که واژه نام آن است، از سوی دیگر، رابطه تنگاتنگی

35) Wörter und Sache

36) H. Schuchard

37) R. Meringer

38) W. Meyer-Lübke

39) R. Much

40) M. Murko

(۴۱) مرینگر شعار اصلی این آموزه را، در عبارت معروف خود، بدین گونه اعلام داشته است:

Ohne Sachwissenschaft keine Sprachwissenschaft mehr (R. Meringer, *Indogermanische Forschungen*,

17, 1906, 457.) «بدون شناخت اشیاء دانش زبان‌شناسی وجود نمی‌تواند داشت.»

وجود دارد. از این رو، در این مکتب، پژوهش درباره گونه‌های بازسازی شده باستانی و پیشینه ماقبل تاریخ واژه‌ها جای خود را به تحقیق درباره سرگذشت واژه‌ها در رابطه نزدیک آنها با تاریخ فرهنگ و تمدن در گسترده‌ترین معنی آن داد و از پژوهندگان خواسته شد که در تحقیقات ریشه‌شناختی توجه خود را به نتایج حاصل از پژوهش‌های مربوط به باستان‌شناسی، فرهنگ عامه، مردم‌شناسی و تاریخ تحول نهادهای مهم اجتماعی، چون مبانی حقوقی و اقتصادی و مذهبی جوامع، معطوف دارند.

یکی دیگر از گرایش‌های نوین در حیطه ریشه‌شناسی در قرن بیستم، که باز به دنبال قایل شدن اهمیت مفرط برای معنی‌شناسی پدید آمد، تمایل افراطی محققان زبان‌های رومانس (زبان‌های منشعب از لاتینی) است برای نشان دادن اصطلاح «تاریخ یا سرگذشت واژه‌ها»<sup>۳۲</sup> به جای ریشه‌شناسی سنتی در مفهوم رایج آن. اصطلاح «سرگذشت واژه‌ها» را به عنوان جانشین مناسب برای ریشه‌شناسی یا، به سخن دقیق‌تر، آن ریشه‌شناسی که هدفش تنها یافتن ریشه‌هاست<sup>۳۳</sup>، نخست بار، محقق معروف، والتر فون وارتبورگ در مقدمه کتاب ارزشمند خود، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فرانسه، به سال ۱۹۲۸ پیش‌نهاد کرد<sup>(۳۳)</sup>. و از آن زمان تا کنون، در برخی از محافل علمی، کوشش آگاهانه به عمل می‌آید که این اصطلاح را در پژوهش‌های ریشه‌شناختی به کار برند.

از دیدگاه این گروه از پژوهندگان، نقص مهم ریشه‌پژوهی به شیوه نودستوریان قایل شدن اهمیت بیش از حد آنهاست به قواعد ناظر بر تحولات آوایی و تهور بیش از حد آنها در فراتر از مرز تاریخ رفتن که به محقق اجازه می‌دهد تا برای رسیدن به صورت نخستین و معنی راستین واژه‌ها، به گذشته دور و دراز باز گردد و بی‌باکانه گونه‌های اولیه لغات را در زبان اولیه هندو اروپایی، که هیچ نشان ملموس و سند مکتوبی از آن بر جای نمانده، بازسازی کند. نودستوریان و پیروان آنان، در تحقیقات ریشه‌شناختی خود، به ویژه در زمینه برخی از شاخه‌های زبان‌های هندو اروپایی مانند زبان‌های ژرمنی که از سابقه آنها در ادوار کهن اطلاعی در دست نیست، در آخرین مرحله تحقیق به بازسازی پیشینه مفروض کلمات در ادوار پیش از تاریخ اسناد مکتوب بدین زبان‌ها اقدام

(۴۲) "histoire du mot" تعریف مجمل ریشه‌شناسی از دیدگاه مورد بحث که بالدینگر (K. Baldinger) ارائه کرده درخور توجه است: L'étymologie, au sens moderne, c'est la biographie du mot.

43) étymologie origine

می‌کردند، برخلاف پژوهش‌های مربوط به ریشه‌یابی در شاخه زبان‌های رومی که در آنها تحولات آوایی و معنایی کلمات را از دوران رواج زبان لاتینی تا زمان پیدایش زبان‌ها و گویش‌های منشعب از آن از روی اسناد مکتوب می‌توان پی گرفت. از این روست که پیروان این گرایش نوین به گونه‌های بازسازی شده در ریشه پژوهی سنتی به دیده تردید نگریده‌اند و می‌نگرند و برآنند که در سامان کلی هر زبان، هر واژه دارای سرگذشت ویژه خود است و ریشه‌شناسی قابل اعتماد و سودمند حاصل تحقیق برای آگاه شدن از مراحل متعدد سرگذشت واژه است در رابطه با واژه‌های دیگر یک زبان و رجوع به تاریخچه هر واژه از لحاظ تحولات لفظی و معنایی آن در محدوده فرهنگی مشخص. از نظر این مکتب، هدف ریشه‌شناسی این نیست که اشتقاق واژگان را بدهیم بدون آن که روشن کنیم که کی، کجا و چگونه این اشتقاقات تحقق یافته‌اند و یا تغییرات معنایی لغات را یادآوری کنیم بی‌آنکه شرایط و عوامل تاریخی و فرهنگی این دگرگونی‌ها را شرح دهیم.<sup>۳۳</sup> هدف اصلی ریشه‌شناسی عبارت از شناختن و نشان دادن راه‌هایی است که واژگان در طول کاربرد خود پیموده‌اند و تبیین شیوه و راه‌هایی است که ما از طریق آنها تحولات لغوی را پی جویی می‌کنیم<sup>(۳۵)</sup>.

گروه دیگری از محققان که در قرن بیستم در صدد رفع کاستی‌های ریشه‌شناسی سنتی رایج در نزد نودستوریان برآمده‌اند گویش‌شناسانی هستند که بر اهمیت فقه اللغه از لحاظ جغرافیایی<sup>۳۵</sup> و یا جغرافیای زبانی و لهجه‌ای<sup>۳۶</sup> در بررسی‌های ریشه‌شناختی تأکید می‌کنند. محقق مشهور فرانسوی به نام ژیله رون، مؤلف و مدوّن اطلس زبان‌شناختی فرانسه و دو تن از دانشمندان آلمانی به نام‌های تئودور فرینگس<sup>۳۷</sup>، مؤلف چندین کتاب و رساله مهم درباره جغرافیای زبان‌ها و گویش‌های آلمانی، و فردیناند ورده<sup>۳۸</sup>، مدوّن اطلس زبان‌شناختی آلمان را می‌توان به عنوان بنیان‌گذاران و پیشروان این مکتب به شمار آورد<sup>(۳۶)</sup>.

(۴۴) از دو فرهنگ ریشه‌شناختی زبان لاتینی یکی، تألیف والده-هوفمان، به شیوه معمول در ریشه‌شناسی نودستوریان و دیگری، تألیف ارنو-میّه، به شیوه مکتب جدید تدوین شده‌اند و نمی‌توان گفت که یکی بر دیگری رجحان دارد بلکه باید گفت هر کدام مکمل دیگری است:

A. Walde, B. Hofmann, *Lateinisches etymologisches Wörterbuch*, 3rd ed. 2. Bd. Heidelberg 1954; A. Ernout, -A. Meillet, *Dictionnaire étymologique de la langue Latine. Histoire des mots*, Paris 1939.

45) räumlich Linguistik

46) Sprachgeographie

47) Th. Frings

48) F. Werde

اینان و پیروانشان بحق اهمیت گونه‌های گویشی لغات و فرق‌های لفظی و معنایی را که بین واژگان زبان‌های معیار و صور لهجه‌ای آن واژه‌ها به چشم می‌خورد، یادآوری می‌کنند و می‌کوشند تا دلیل‌گزینش صورتی از میان صور گوناگون یک لغت در زبان‌های ادبی را شناسایی کنند و یا، بالعکس، دلیل پذیرفته شدن چند گونه از واژه‌ای واحد را در یک زبان که هم‌زمان به کار می‌روند و، جز یک گونه اصلی، صورت‌های دیگر آن واژه جنبه لهجه‌ای دارند پیدا کنند و توضیح دهند چگونه است که قواعد ناظر به تحولات آوایی در زبان اصلی، در یک و یا چند گویش وابسته بدان زبان عمل نکرده‌اند و نمی‌کنند. از این روست که نتایج حاصل از پژوهش‌های مربوط به جغرافیای زبانی می‌تواند، در بسیاری از موارد، در بررسی‌های ریشه‌شناختی راه‌گشا باشد<sup>(۳۷)</sup>.

با پیدایش این گونه‌گرایی‌ها بود که افق‌های جدیدی در زمینهٔ ریشه‌شناسی پدید آمد. بنیادگذاران نحله‌های نوین و پیروان آنها توجه خود را به مسائل تازه دیگری معطوف داشتند. با بزرگ قلمداد کردن اهمیت وجه اشتقاق‌های عامیانه، که قبلاً بدان‌ها به عنوان تأویل‌های لغوی غلط نگریسته می‌شد، با توجه دقیق به صور گویشی واژگان، با استفاده از دستاوردهای قابل ملاحظه در حیطه جغرافیای زبانی و با بررسی‌های موشکافانه در مباحث مربوط به برخورد زبان‌ها، لغات دخیل، نام‌آواها<sup>۳۸</sup>، مترادفات، کلمات هم‌آوا<sup>۳۹</sup>، واژه‌های چندمعنایی<sup>۴۰</sup> و بالاخره با توجه به عوامل روان‌شناختی و نمادپردازی، ابداعاتی به وجود آوردند و به بحث دربارهٔ موضوعاتی نوین یاد پرداختند. از رهگذر این گونه‌نگرش‌های جدید بود که اصطلاحات تازه و گاه ناموزونی وضع شد مانند «ریشه‌شناسی مادی»<sup>۴۱</sup>، «ریشه‌شناسی روحانی یا متافیزیکی»<sup>۴۲</sup>، «ریشه‌شناسی درونی»<sup>۴۳</sup>، «ریشه‌شناسی برونی»<sup>۴۴</sup>، «ریشه‌شناسی ایستا»<sup>۴۵</sup>، «ریشه‌شناسی متقاطع»<sup>۴۶</sup>، «ریشه‌شناسی واقعی» و «ریشه‌شناسی زنده» و غیره.

وجه اشتراک‌گرایی‌های نوین، در تحلیل نهایی، بها دادن بیش از حد است به مبحث معنی‌شناسی. این مبحث جدیدترین شعبهٔ دانش زبان‌شناسی است. از تاریخ وضع

49) onomatopoeia      50) homonymy

52) étymologie matérielle

54) innere Etymologie

56) étymologie statique

51) polysemia

53) geistige / metaphysische Etymologie

55) ausseren Etymologie

57) étymologie croisée



اصطلاح «معنی‌شناسی»<sup>۵۸</sup> به ابتکار محقق آلمانی کارل رایزیگ<sup>۵۹</sup> و کاربرد *sémantique* در معنی اصطلاحی آن از جانب گاستون پاری<sup>۶۰</sup> بیش از صد و اند سال نمی‌گذرد؛ با این همه، بعد از بنیادگذاری این رشته از زبان‌شناسی علمی به همت محققانی چون برنال<sup>۶۱</sup>، إردمان<sup>۶۲</sup>، یابرگ<sup>۶۳</sup> و هرن پاول<sup>۶۴</sup> و اشترن<sup>۶۵</sup> و دیگران در دهه‌های نخستین قرن بیستم و بر اثر گسترش سریع و گاه بی‌رویه مطالعات توصیفی (هم‌زمانی)<sup>۶۶</sup> در پنجاه شصت سال گذشته، برخی از پژوهندگان در زمینه ریشه‌شناسی جنبه تاریخی پژوهش‌های ریشه‌شناختی را، که در واقع رکن اصلی این شعبه از دانش زبان‌شناسی است، تقریباً به کنار نهاده تنها جنبه معنی‌شناسی این علم را در خور توجه و عنایت و انمود کرده‌اند.<sup>۶۷</sup> اهمیت به سزای معنی‌شناسی بر کسی پوشیده نیست؛ با این همه، به‌رغم تلقینات مستقیم و غیر مستقیم برخی از محققان، هرگز نباید ریشه‌شناسی را با معنی‌شناسی یکی دانست. هدف اصلی ریشه‌شناسی این نیست که معانی واژگان یک زبان را، چه در حال و چه در ادوار گذشته، تعیین کند بلکه در پژوهش‌های ریشه‌شناختی، علاوه بر جستجو برای یافتن مفاهیم واژه‌ها در مراحل متعدد، در پی آنیم که، با بررسی عناصر تشکیل‌دهنده یک واژه، صورت نخستین و معنی اولیه آن را، که از نحوه ساخت و چگونگی اشتقاق آن واژه در رابطه با واژه‌های دیگر در نظام کلی یک زبان استنباط می‌شود، به دست آوریم. در ریشه‌شناسی، شناخت دگرگونی‌های معنایی الفاظ به همان

58) Semasiologie

59) K. Reiziq

60) Gaston PARIS

61) M. BRÉAL

62) K. O. ERDMANN

63) K. JABERG

64) H. PAUL

65) G. STERN

66) synchronistic

۶۷) یادآوری این نکته لازم است که سخن ما در این جا درباره معنی‌شناسی در محدوده زبان‌شناسی است و با مبحث معنی‌شناسی در حیطه علوم دیگر به ویژه «معنی‌شناسی فلسفی»، که در واقع شاخه‌ای از مشرب تحصیل منطقی (logical positivism) است و در روزگار ما یکی از اشتغالات ذهنی برخی از فلاسفه و منطقیون مانند چویستیک Chwistek، آیر Ayer، اوربان Urban، کاسیرر، راسل، ویتگنشتاین و دیگران بوده و نیز با شعبه دیگری از این دانش، که محقق لهستانی کورزیبسکی Korzybski نخست بار آن را با اصطلاح «معنی‌شناسی عمومی» ضمن کتاب معروفش علم و عقل سلیم مطرح کرد و به ویژه در امریکا پیروان زیادی یافت، کاری نداریم. برای کسب آگاهی بیشتر در این زمینه‌ها -

C. K. Ogden, -L. A. Richards, *The Meaning of Meaning*, London 1956; A. J. Ayer, *Language. Truth and Logic*, London 1946; S. Chase, *The Tyranny of words*, London 1938; S. Öhman, *Wortinhalt und Weltbild. Vergleichend und methodologische Studien zu Bedeutungslehre und Wortfeldtheory*, Stockholm 1951.

میزان اهمیت دارد که شناخت تحولات آوایی. در واقع، معنی‌شناسی و آواشناسی به منزله دو چشم پژوهشگری هستند که در زمینه ریشه‌پژوهی به کاوش و جستجو می‌پردازد. بدیهی است که اگر کسی عمداً یک چشم را ببندد و تنها با یک چشم باز به جهان بنگرد، ناگزیر چیزها را راست و درست نخواهد دید. ریشه‌شناسی در زمان ما مفهوم وسیع و پیچیده‌ای پیدا کرده است. در پژوهش‌های مربوط به این شعبه از زبان‌شناسی، همواره باید اصل تعادل را در مد نظر داشت. در این زمینه، نه باید طریق افراط پیمود و فقط به جستجوی پیشینه تاریخی واژه‌ها از لحاظ تغییرات آوایی و واجی آنها و نهایتاً به یافتن ریشه‌های مجرد در دوران پیش از تاریخ مشغول بود و نه باید راه تفریط پیمود و خود را در دایره تنگی «سرگذشت واژه‌ها» یعنی فقط شناخت تغییرات معنایی محض محبوس کرد و از جستجو درباره اصل و ریشه الفاظ غافل ماند. اینک پس از این مقدمه که، اندکی نیز به درازا کشید، می‌پردازیم به اصل مطلب.

از صد سال پیش تا امروز، همه محققانی که، به نحوی از انحاء، با فرهنگ و زبان‌های ایرانی سر و کار داشته‌اند و نیز همه پژوهندگان زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی در حیطه زبان‌های هندو اروپایی بر سر یک نکته هم‌داستان بوده و هستند و آن این که تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی یک ضرورت علمی عاجل است و اهتمام برای برطرف کردن این کاستی بزرگ از اهم خویشکاری‌های ایران‌شناسان محسوب می‌شود. در دو سده گذشته، با کشف خویشاوندی گروه زبان‌های هندو اروپایی با یکدیگر و، به تبع آن، با پیشرفت روزافزون دانش زبان‌شناسی تاریخی، تقریباً برای همه زبان‌های هندو اروپایی و حتی، در برخی موارد، برای گویش‌های پراکنده هر یک از این زبان‌ها که از اهمیت چندانی نیز برخوردار نیستند، فرهنگ‌های اشتقاقی معتبری تألیف شده است، به ترتیبی که امروزه بررسی قاموس‌های ریشه‌شناختی که شمارشان پیوسته رو به فزونی است و طبقه‌بندی آنها از لحاظ شیوه تدوین و آرایش محتوا، خود تقریباً به صورت گرایشی خاص در زمینه مسائل مربوط به فرهنگ‌نگاری در آمده و کسانی چون آنتوان هیرسمان<sup>۶۸</sup>، یاکوف مالکیل<sup>۶۹</sup>، آلفرد بامسبرگر<sup>۷۰</sup>، ویلفرد لیمان<sup>۷۱</sup> و دیگران، در این زمینه، کتب و مقاله‌ها نوشته‌اند<sup>(۳۸)</sup>. در مورد زبان‌های باستانی مهم، نظیر سنسکریت، هیتی،

یونانی باستان، لاتینی و گوتی و نیز زبان‌های هندو اروپایی معاصر، از اسلاوی و ژرمنی گرفته تا رومی و سلتی، در اغلب موارد چندین فرهنگ ریشه‌شناختی از دیدگاه‌های گوناگون زبان‌شناسی نگاشته شده است. برای زبان یونانی باستان، علاوه بر قاموس‌های سنتی بازمانده از دوران هلنیستی و قرون وسطی، بیش از پانزده لغت‌نامه اشتقاقی از سده هجدهم به بعد تألیف شده که از میان آنها حداقل سه فرهنگ مفصل و معتبر، یکی به زبان آلمانی و دو تای دیگر به زبان فرانسه، امروزه مرجع معتبر به شمار می‌آیند.<sup>۷۲</sup> در مورد زبان لاتینی، غیر از لغت‌نامه‌های اشتقاقی کهن، امروزه هجده فرهنگ ریشه‌شناختی در دست است که از میان آنها، حداقل دو فرهنگ از اعتبار علمی بیش از حد برخوردارند.<sup>۷۳</sup>

در میان لغت‌نامه‌های اشتقاقی متعددی که برای زبان هندی باستان تدوین شده، در اینجا، به معروف‌ترین و معتبرترین آنها یعنی فرهنگ ریشه‌شناختی مختصر زبان سنسکریت در چهار جلد تألیف زبان‌شناس قرزانه اطریشی، مانفرد مایرهورفر، اشاره می‌کنیم که، از چند سال پیش، تدوین فرهنگ اشتقاقی جامع زبان‌های هندو آریایی را آغاز کرده که دو جلد آن تاکنون منتشر شده است.<sup>۷۴</sup>

در اینجا، از بحث درباره فرهنگ‌های ریشه‌شناختی سایر زبان‌های هندو اروپایی نظیر قاموس‌های اشتقاقی زبان گوتی تألیف زیگموند فایست<sup>۷۵</sup>، زبان روسی تألیف ماکس واسمر<sup>۷۶</sup>، زبان فرانسه تألیف والتر فون وارتبورگ<sup>۷۷</sup> و آلمانی تألیف فریدریش کلوگه<sup>۷۸</sup> و غیره صرف نظر کرده فقط به یک نکته اشاره می‌کنم و آن این که برای دو زبان بعداً کشف شده هندو اروپایی، یعنی زبان‌های هیتی و تخاری که از زمان بازیابی آثار بازمانده از آنها بیش از شصت سال نمی‌گذرد، نه یک بلکه چند قاموس

72) H. Frisk, *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, 3 Bd Heidelberg 1973; E. Boisacq, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque*, Heidelberg-Paris 1907-1916; P. Chantraine, *Dictionnaire étymologique de la langue grecque, Histoire des mots*, Paris 1974.

73) A. Walde, J. Hofmann, *Lateinisches etymologisches Wörterbuch*, 2 Bd. vierte Auflage, Heidelberg 1965; A. Ernout, -A. Meillet, *Dictionnaire étymologique de la langue latine*, Paris 1932.

74) M. Mayrhofer *Kurzgefaßtes etymologisches Wörterbuch des Altindischen*, 4 Bd. Heidelberg 1986, 1986.

75) S. Feist

76) M. Vasmer

77) W. von Wartburg

78) F. Kluge

اشتقاقی تألیف شده است.<sup>۷۹</sup>

نکته جالب توجه دیگر این است که در حیطه زبان‌های ایرانی نیز برای برخی از زبان‌ها و گویش‌های کم‌اهمیت‌تر از زبان فارسی، قاموس‌های اشتقاقی معتبری تدوین شده است مانند فرهنگ اشتقاقی زبان پشتو و دسته‌گویش‌های شُغنی از تألیفات مورگن اشترنه و یا فرهنگ پر ارزش زبان ختنی (سکایی) تألیف استاد فقید ییلی و، از همه مهم‌تر، فرهنگ تاریخی و ریشه‌شناختی زبان اُستی (آسی) تألیف آبایف در پنج جلد که در نوع خود یکی از بهترین و معتبرترین فرهنگ‌های اشتقاقی جهان محسوب می‌شود. در این میان، تنها زبان فارسی، که از جهت دارا بودن ادبیات بسیار غنی و پیشینه هزار و اند صد ساله فرهنگی و تاریخی و پیوستگی آن با زبان‌های فارسی میانه و باستان و بدین ترتیب، برخوردار از سابقه‌ای چند هزار ساله، یکی از مهم‌ترین زبان‌های جهان شمرده می‌شود، از داشتن فرهنگ ریشه‌شناختی جامع و معتبر محروم مانده است. البته همه آگاهیم که محقق معروف آلمانی پاول هُرن، در اواخر سده نوزدهم (سال ۱۸۹۳)، قاموسی با عنوان اساس اشتقاق فارسی تدوین کرده است<sup>(۸۰)</sup>؛ لیکن این قاموس، با آن که بودنش نعمت بزرگی است، به هیچ وجه جامع و کافی نیست و نیازمندی‌های کنونی پژوهندگان را درباره ریشه‌شناسی زبان فارسی برطرف نمی‌کند به دلایل زیر:

۱. هُرن در فرهنگ خود تنها به کاوش درباره ریشه و اشتقاق شمار معدودی (۱۳۷۰ مدخل) از واژگان فارسی پرداخته است. در حالی که، در همان هنگام تألیف اثر او، شمار مدخل‌های مستقل در لغت‌نامه‌های سنتی فارسی چندین و چند برابر مدخل‌های فرهنگ هرن بوده است و، از آن زمان تا امروز، با انتشار آثار مکتوب به زبان فارسی، چه متون قدیم و چه نوشته‌های نوین، شمار قابل ملاحظه‌ای از واژه‌های باز یافته به گنج‌واژه فارسی افزوده شده است و اگر لغات دخیل غیر ایرانی در زبان فارسی را نیز - که به جای خود باید در فرهنگ ریشه‌شناختی جامع ریشه‌پژوهی شوند - در نظر بگیریم و نیز آن عده از الفاظ فارسی را که فقط به صورت جزو دوم در کلمات مرکب به کار رفته‌اند،

79) A. JURET, *Vocabulaire étymologique de la langue hittite*, 1942; J. TISCHLER, *Hittitisches etymologisches Glossar*, 1977; J. PUHVEL, *Hittite Etymological Dictionary*, 3 vols. Berlin, New-York 1984-1991; A. J. von WINDEKENS, *Lexique étymologique des dialectes tochariens*, Louvain 1941.

به مجموعه واژگان فارسی بیفزاییم با هزاران لغت سر و کار خواهیم داشت که هرن متعرض آنها نشده است.

۲. هرن، در اساس اشتقاق فارسی، هم خود را فقط به ریشه‌یابی لغات نوشتاری و ادبی، آن هم بخشی از این گونه لغات، معطوف داشته و به بحث درباره ریشه و معانی لغات عامیانه و الفاظ محاوره‌ای نپرداخته است.

۳. هرن در فرهنگ خود، کلمات را فقط از لحاظ تغییرات آوایی، آن هم به صورت ارائه‌گونه قدیم‌تر آنها، مورد بحث قرار داده و اصلاً به چگونگی تغییرات معنایی، یعنی جنبه معناشناختی ریشه‌شناسی نپرداخته است.

۴. شیوه تحقیق هرن مطابق با سلیقه رایج زمان او در زمینه ریشه‌شناسی بوده و، از نظر ساختار کلی و سبک و روش تنظیم داده‌ها و نحوه ارائه مطالب، کاستی‌های فراوان دارد. او در هر مورد پس از ضبط مدخل فارسی و معنی آن - بدون یادآوری تفاوت‌های معنایی واژه و چگونگی تحولات تاریخی مفاهیم لغت در ادوار گذشته، به ذکر گونه پهلوی واژه، اگر گونه پهلوی آن در آن زمان شناخته شده بوده، و سپس به ذکر ریشه کلمه در زبان اوستایی و در برخی موارد به آوردن گونه‌های گویشی آن بسنده کرده است.

هدف از یادآوری این نکات کاستن از ارزش فرهنگ هرن نیست و باید اقرار کرد که بسیاری از این نقایص در زمان تألیف اساس اشتقاق فارسی اجتناب‌ناپذیر بوده است. در آن زمان، فرهنگ بارتولومه، که یکی از معتبرترین لغت‌نامه‌های جهان و شامل واژگان زبان‌های اوستایی و فارسی باستان است، هنوز منتشر نشده بود؛ در آن زمان، فرهنگ اشتقاقی قابل اعتمادی درباره زبان سنسکریت در دسترس نبود؛ در آن زمان، فرهنگ‌های تطبیقی والده - پوکورنی<sup>(۳۰)</sup> و دیگران و اکثر قاموس‌های اشتقاقی زبان‌های هندو اروپایی هنوز تدوین نشده بود؛ در آن زمان، از زبان‌های ایرانی میانه فقط زبان پهلوی، آن هم پراکنده و ناقص، معلوم محققان بود و زبان‌های پارتی و سغدی و سکایی (ختنی) و بلخی هنوز شناخته نشده بود؛ در آن زمان، متون مانوی، که به سه زبان ایرانی میانه، یعنی فارسی میانه و پارتی و سغدی، نگاشته شده‌اند، هنوز کشف نشده بودند و، مهم‌تر از همه، در آن زمان، اصول و موازین علمی ریشه‌شناسی آن چنان که باید و شاید

هنوز مدون نشده بود. از این روست که فرهنگ هرن، علاوه بر کاستی‌های یاد شده، دارای اشتباهات زیادی است و بسیاری از این اشتباهات را، در همان هنگام، هاینریش هوبشمان، در نقد مفصلی که بر کتاب هرن نوشته و، به صورت بخشی، در کتابش با عنوان مطالعات ایرانی درج کرده، یادآوری و تصحیح کرده است<sup>(۳۱)</sup>. محققان دیگر نیز بعدها، هرگاه که فرصتی مناسب یافته‌اند، به تصحیح اغلاط این فرهنگ پرداخته‌اند. اما آنچه در این میان مایه تعجب و تأسف است این است که امروز، هر چند بیش از صد سال از تاریخ تدوین اساس اشتقاق فارسی می‌گذرد و همه پژوهندگان زبان‌های ایرانی به ناقص و عیناک بودن فرهنگ هرن مقررند، هیچ کس، برای رفع این نقیصه، در صدد تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی بر نیامده است. اینک باید دلیل یا دلایل این اهمال و تسامح را شناخت. اولین دلیل عبارت است از کلانگی و سترگی حجم کار و دشواری بیش از اندازه آن. این دشواری به گونه‌ای است که هر محقق خبره و آگاه را، با وجود دارا بودن شرایط لازم برای شروع این کار، دچار یأس و هراس می‌کند. در گذشته نه چندان دور، برای دست یازیدن به پژوهش‌های ایرانی، آگاهی از زبان‌های اوستایی و فارسی باستان و مختصر آشنایی با سنسکریت و زند و پازند کافی به نظر می‌رسید. امروز دیگر چنان نیست. امروز برای هر گونه تحقیق علمی جدی و کامل درباره هر یک از جنبه‌های گوناگون فرهنگ ایران باستان، از جمله تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، پژوهنده باید از دانشی فراگیر برخوردار باشد و بتواند بر مشکلات و موانعی که بدان‌ها اشاره خواهد شد فایق آید.

چنین پژوهنده‌ای، علاوه بر آگاهی کامل از زبان و ادب فارسی و احاطه بر لسان عربی، ناگزیر باید زبان‌های ایرانی باستان یعنی اوستایی و فارسی باستان را نیک آموخته باشد، زبان هندی باستان را بداند و، در عین حال، از نتایج آخرین تحقیقات و یافته‌های نوین در زمینه زبان‌های ایرانی میانه یعنی پهلوی و پارتی و سغدی و سکایی و اخیراً بلخی، آگاهی داشته باشد. هم‌چنین حد اقل با چند گویش ایرانی نو آشنا باشد. افزون بر این، چون انبوهی از لغات دخیل ایرانی از دیرباز تا امروز در زبان‌های متعددی چون ایلامی، آرامی، عربی، هندی، ترکی، ارمنی و گرجی در شرق و زبان‌های اسلاوی و برخی از گویش‌های فینو-اوگری و غیره در غرب راه یافته‌اند، برای دستیابی بدین عناصر لغوی، پژوهنده باید به هر نحوی که هست به مباحث زبان شناختی در

گستره پهنای این زبان‌ها دسترسی داشته باشد و، از سوی دیگر، برای رسیدن به قدیم‌ترین صورت واژه‌ها و نیز برای یافتن معادل‌های لغات فارسی و واژه‌های همزاد و خویشاوند در دیگر زبان‌های هندو اروپایی، به ویژه در زبان هندی باستان، لازم است که بحث‌های لغوی و پژوهش‌های ریشه‌شناختی هندو اروپایی را پی‌گیری کند؛ افزون بر این، علاوه بر آگاهی از آخرین پیش‌رفت‌ها در ساحت زبان‌شناسی تاریخی، باید از لحاظ‌گزینش شیوه و روش علمی در این زمینه، مطابق هنجار و معیارهای امروزی، آگاه و کارآزموده باشد و اصول و موازین از پیش پرداخته بررسی‌های ریشه‌شناختی را بیاموزد و به کار بندد.

– نخستین مانعی که در صد سال گذشته محققان برجسته مطالعات ایرانی را از اهتمام به تألیف قاموس اشتقاقی زبان فارسی باز داشته، این بوده است که تقریباً در هر دهه از قرن بیستم، در سایه کنجکاو و کوشش خستگی‌ناپذیر ایران‌شناسان، زبان و یا گویشی از خانواده زبان‌های ایرانی کشف شده است و اغلب زبان‌های ایرانی میانه که اسنادی از آنها به جای مانده و هم‌چنین گروه‌کثیری از گویش‌های ایرانی به ویژه گویش‌های ایالات شمال شرقی ایران بزرگ که قبلاً ناشناخته بودند، از این رده‌اند. محققان مطالعات ایرانی هیچ آگاهی قبلی از این زبان‌ها و لهجه‌ها نداشتند و در خواندن و گزارش متن‌های نگاهشته بدین زبان‌ها با مشکلات جدی رو به رو بوده‌اند ولی با توجه به ارزش و اهمیت بیش از حد یافته‌های نو، که گنجینه گران‌بهایی از آگاهی‌های تازه درباره تاریخ و فرهنگ و کیش‌های ایرانی را تشکیل می‌دهند، ایران‌شناسان طی سالیان دراز هم خود را صرف شناختن و شناساندن آثار بازمانده از این زبان‌های باز یافته کردند و از توجه لازم به زبان فارسی باز ماندند.

– دومین مانع جدی در پی افکندن اساس اشتقاق فارسی، سرشت ویژه پیکره واژگان این زبان است. گنج-واژه زبان فارسی به طرز عجیبی جنبه هم‌آمیگی دارد. نزدیک به نیمی از لغات رایج فارسی، به ویژه در آثار نوشتاری، لغات دخیل عربی‌اند. در وهله اول چنان می‌نماید که در فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی لازم نیست که بدین وام‌واژه‌ها بپردازیم؛ در صورتی که چنین نیست. اغلب الفاظ تازی در زبان فارسی، در جریان تطابق ناگزیر ساختارشان با نحوه واج‌آرایی فارسی و طی کاربردشان در زنجیره واژه‌های این زبان، هم از لحاظ صورت و هم از لحاظ معنی دچار نوعی «تفریس» (اگر بتوانیم این

اصطلاح را به کار ببریم) شده‌اند.<sup>۸۰</sup> این قاعده در مورد لغات دخیل از زبان‌های دیگر نیز صدق می‌کند. بدیهی است که لغات دخیل، به دلیل اهمیت زیاد آنها در زبان، که نمایانگر نوعی تأثیرپذیری زبان و فرهنگی از زبان و فرهنگی دیگر است، در قاموس ریشه‌شناختی جامع زبان فارسی باید بررسی شوند.

از سوی دیگر، خود واژه‌های فارسی ضبط شده در لغت‌نامه‌های موجود، در برخی موارد دارای دو یا حتی چند گونه‌اند؛ مانند انباز، هنباز، انباز؛ استه، هسته، خسته؛ کیهان، گیهان، جهان؛ اسپریس، اسپریز، اسپرس، اسپرسف؛ نان، نغن؛ گوش، غول (در ترکیب اسبغول؛ فس بیغوله)؛ می، مِل؛ جیوه، ژبوه؛ آذر، آتش؛ نای، نال و صدها مثال دیگر. بدیهی است که اشکال متعدد یک واژه یا اصل‌گوشی دارند یا از زبان‌های دیگر ایرانی مانند سغدی، پهلوی اشکانی و غیره به وام گرفته شده‌اند (در مورد واژه‌های بازمانده از زبان اشکانی و به کار رفته در شاهنامه، استاد فقید ولفگانگ لنتز و در مورد واژه‌های دخیل سغدی در زبان فارسی، استاد هنینگ به تحقیق پرداخته‌اند)<sup>(۳۲)</sup>. علاوه بر لغات دخیلی که اصل ایرانی دارند، زبان فارسی، از دیرباز، شمار زیادی از اصطلاحات مربوط به علوم و فنون، به ویژه در زمینه طب و نجوم و صیدنه را از زبان‌های غیر ایرانی مثل سنسکریت، آرامی، سریانی و یونانی به وام گرفته که تشخیص اصل و ریشه آنها مستلزم آشنایی با آن زبان‌هاست که خود کاری است بس دشوار. شماری از این گونه وام‌واژه‌های یونانی را پاول دولگارد و تلدکه جمع‌آوری و بررسی کرده‌اند<sup>(۳۳)</sup>. لغات ترکی و مغولی دخیل در زبان فارسی را گرهارد دورفر، در کتاب چهار جلدی خود موسوم به عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی، که دست‌یابی به گونه اصلی آنها دشوار است، به تفصیل شرح داده است<sup>(۳۴)</sup>. آنچه در این میان مشکل را صدچندان می‌کند این است که متأسفانه تا کنون

۸۰) امثال بی‌شماری را در این مورد می‌توان ذکر کرد. من فقط به چند نمونه از لغات عربی که در فارسی در آنها هم از لحاظ تلفظ و هم از لحاظ معنی تصرف شده اکتفا می‌کنم. از لحاظ تلفظ: تبدیل کسره به فتحه، مانند عَطْر، مَهَار، اَنعَام (= دهنش، عطا)؛ تبدیل کسره و فتحه به ضمه، مانند: قُمار، تَرْجُمه، شُجاع و عکس آن مانند: زُوهت، صَندوق؛ تبدیل فتحه به کسره مانند تمامی مصادر باب مفاعله که در فارسی بر وزن مفاعله تلفظ می‌شود. از لحاظ تغییرات معنایی: اجلاس به معنی «نشست»، حیف به معنی «افسوس»، مدهوش به معنی «بیهوش»، تماشا به معنی «نگریستن» و غیره و غیره. بدیهی است که از لحاظ آوایی، تغییرات الفاظ تازی در زبان فارسی بسیار چشمگیر است و هیچ یک از حروف خاص عربی مثل ح، ط، ص، ظ و غیره در زبان فارسی آن‌چنان که اعراب تلفظ می‌کنند تلفظ نمی‌شود مگر در زبان و دهان گران‌جانان خردک نگرش که، در محضر استاد آداب فضل‌نمایی آموخته‌اند و می‌آموزند.



فرهنگ جامع زبان فارسی که شامل همه واژگان نوشتاری و محاوره‌ای و الفاظ عامیانه و لغات دخیل باشد و از لحاظ ذکر شاهد مثال و کاربرد هر واژه در ادوار تاریخی و نیز از لحاظ بررسی تحولات معنایی و غیره و غیره کامل باشد تألیف نشده است و، متأسفانه، برخی از خبرگان بحق برآنند که تا چنین قاموس جامعی تدوین نشده نمی‌توان به تألیف فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی دست یافت.

– مانع سوم در نگارش فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی عبارت است از کثرت و پراکندگی تحقیقاتی که به صور گوناگون تاکنون در زمینه‌های متعدد فرهنگ و زبان‌های ایرانی، که مستقیم یا غیر مستقیم با موضوع مورد بحث ما ربط دارند، انجام گرفته است. از آغاز قرن نوزدهم تاکنون، گروه کثیری از ایران‌شناسان و نیز محققان خبره در دیگر زبان‌های هندو اروپایی، در هزاران کتاب و رساله و مقاله، به مناسبت‌های گوناگون، ضمن بحث درباره مسائل بی‌شمار مربوط به تاریخ و تمدن و ادیان و فرهنگ و زبان‌های هندو اروپایی، درباره موضوعات ایرانی، از جمله ریشه و اشتقاق واژه‌های ایرانی و فارسی، بحث کرده‌اند. این کتب و مقالات به زبان‌های گوناگون نگاشته شده و در نشریات متعدد به چاپ رسیده‌اند. (پیرسون، در تدوین فهرست فقط مقاله‌های مربوط به مسائل ایرانی پیش از اسلام، به چند صد مجله و نشریه ادواری مراجعه کرده است). دسترسی به برخی از این نشریات نه تنها در ایران بلکه در بعضی موارد حتی در کتاب‌خانه‌های بزرگ اروپایی نیز سخت دشوار است. علاوه بر این، در اغلب موارد، چون از روی عنوان کتاب و مقاله نمی‌توان حدس زد که محتوای آنها حاوی اطلاعاتی درباره مسائل ایرانی است، گردآوری و دسته‌بندی اطلاعات علمی مفید درباره ریشه‌شناسی لغات ایرانی و فارسی از این نوشته‌ها بسیار مشکل و گاه محال است ولی مؤلف فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی باید به گونه‌ای حد اقل از اهم این نوع مطالب و مباحث پراکنده اطلاع داشته باشد و الا کار او ناگزیر ناقص و نارسا خواهد بود.

در روزگار ما که متأسفانه عصر تخصص و یکسوگرایی در تحصیل علوم است و بلای ویژه‌کاری و افراط در تخصص‌گرایی دانش‌پژوهان شده، مشکل بتوان فرزانه‌ای را سراغ گرفت که از چنین احاطه و جامعیتی در فراگیری زبان‌های متعدد زنده و مرده و از چنین تبصری در رشته‌های گوناگون علوم و فنون و از چنین توان نقادی و تشخیص سره از ناسره و بالاتر از همه از چنین مجال و فرصت درویشانه برخوردار باشد که بتواند بر همه

موانع و دشواری‌های کار - که فقط به بعضی از آنها در بالا اشاره کردیم - فایق آید و این مهم را به تنهایی به انجام رساند؛ چنان که علامه‌ای بی‌همتا و فرزانه‌ای غول‌آسا چون استاد هنینگ، که سال‌ها پیش این کار را آغاز کرده بود، تا پایان عمرش متأسفانه نتوانست از عهده آن برآید و تا امروز معلوم نشده که یادداشت‌های آن فقید مأسوف علیه کجاست. چون ماجرا از این قرار است که گفته شد، به نظر می‌رسد که یگانه راه معقول و ممکن برای تدوین فرهنگ اشتقاقی زبان فارسی استفاده از کارگروهی و پژوهش جمعی باشد. نخست باید مؤسسه‌ای تحقیقاتی طرح جامع و از هر لحاظ سنجیده‌ای در این باره تهیه کند و سپس، برای انجام دادن این کار، از محققانی که هرکدام در بخشی از این پژوهش خبرگی دارند گروهی تشکیل شود تا بتوانند مطابق طرح از پیش پرداخته کار بورزند و این امر به ظاهر نشدنی را شدنی سازند. در ترسیم این طرح و اجرای آن، دو دسته از اصول و ضوابط را، به عنوان پیش‌نیازهای ناگزیر، باید ملحوظ داشت. دسته اول عبارت‌اند از ضوابط مربوط به سنجش و گزینش شیوه و روش کار که امروزه در تدوین فرهنگ‌های ریشه‌شناختی معمول‌اند<sup>(۲۵)</sup>؛ دسته دوم از ضوابط مربوط می‌شود به رعایت دقیق اصول و مبانی ریشه‌شناسی علمی که از دیدگاه مکتب‌های متعدد زبان‌شناسی مورد قبول واقع شده‌اند. آنچه مربوط می‌شود به روش و شیوه کار در این زمینه عبارت است از یک سلسله معیار و هنجارهایی که باید، به هنگام تدوین هر نوع قاموس اشتقاقی، از پیش در نظر گرفته شود تا هدف و منظر کلی و حدود و ثغور آن قاموس از جهات زیر روشن گردد این ضوابط عبارت‌اند از:

(۱) تعیین پیشینه زمانی، بدین معنی که در پی جویی ریشه و اشتقاق هر یک از مدخل‌ها، باید از پیش مشخص شود که تا چه دوران و حد زمانی در گذشته واپس گرایید. فارسی یک زبان زنده هندو اروپایی است که بیش از هزار سال سابقه ادبی دارد. در شناسایی گونه اولیه و معنی اصلی واژه‌های فارسی، می‌توان پیشینه‌های زمانی متفاوتی را انتخاب کرد. مثلاً حد نهایی در ریشه‌یابی را از لحاظ زمانی تا دوران رواج زبان‌های ایرانی باستان یعنی تا اواسط هزاره دوم پیش از میلاد اختیار کرد. در آن صورت، باید در زیر هر مدخل گونه‌های قدیم‌تر واژه و یا لغات خویشاوند آن در زبان‌های ایرانی را، در صورتی که واژه مورد بحث در آن زبان‌ها به کار رفته باشد، آورد و سپس به ذکر یا

بازسازی گونه اوستایی و فارسی باستان بسنده کرد و از آن فراتر نرفت؛ نیز می‌توان حد زمانی را تا دوره هندوایرانی (اواسط هزاره سوم پیش از میلاد) و یا حتی دوره هندواروپایی یعنی تقریباً تا چهار هزار سال پیش از میلاد بازپس برد. به طور مثال، واژه فارسی *خُسر* را در نظر می‌گیریم به معنی «پدرشوهر» و «پدرزن» (گونه‌های دیگر این واژه، در فارسی، خسوره، خسوره، خسور؛ و در گویش‌های ایرانی، پشتو: *sxar*؛ کردی: *xezwr*؛ لری: *hoisira*؛ شُغنی: *xisur*؛ پراچی: *xasur*؛ وخی: *xürs* و غیره). در ریشه‌شناسی این واژه، اگر عمق زمانی را تا عهد زبان‌های ایرانی باستان در نظر بگیریم، در آن صورت گونه فارسی میانه آن را باید به گونه *\*xvasur* (قس خوارزمی: *xsor*) ذکر کنیم تا برسیم به گونه اوستایی: *xvasura* و سنسکریت: *svasura*. ولی، اگر مرز زمانی را تا دوران هندواروپایی تعیین کنیم، در آن صورت باید پس از ارائه گونه اوستایی، هم‌زاده‌های این واژه را در دیگر زبان‌های خویشاوند یعنی یونانی: *ékypōs*؛ لاتینی: *socer*؛ آلمانی کهن: *swehur*؛ گوتی: *swahirō* و غیره ذکر کنیم تا برسیم به صورت بازسازی شده هندواروپایی *\*suekuros* که اسمی است مذکر به معنی «پدرشوهر» و قرینه مؤنث آن را در هندو اروپایی به صورت *\*suekrūs* می‌توان بازسازی کرد (۳۶). از این اسم مؤنث، به معنی «مادرشوهر، مادرزن»، نیز در زبان‌های گوناگون، از جمله فارسی، گونه‌های متعددی بر جای مانده است. فارسی: *خُسور*، *خسور*، *خشو*

بدسگالِ تو و مخالفِ تو      خشویِ جنگجویِ را داماد

فرخی

علاوه بر این، در قاموس‌های فارسی، صورت‌های: *خوشه*، *خشامن*، *خشامن*، *خشدامن*، *خوش*

نیز در همین معنی ضبط شده است:

ز تیمار خوش و پند خسوره      دلم شد آتش‌آگین چون تنوره

ناج‌بها (آندراج)

(قس سغدی بودایی: *\*ywsšh* (۳۷)، پشتو: *xwāsa* (۳۸)، خوارزمی: *xš*، *xšu* (۳۹) و غیره).

۲) مرزبندی داده‌های لغوی در بررسی‌های تطبیقی، بدین معنی که در تحقیق برای یافتن یا بازساختن گونه اولیه واژه و مقایسه آن با لغات هم‌ریشه در زبان‌های دیگر، باید از پیش مشخص کرد چه پهنه و دیدرسی را از لحاظ جستجو و ارائه هم‌زاده‌های واژه در

زبان‌های خویشاوند در مد نظر داریم. آیا باید الفاظ هم‌ریشه هریک از لغات فارسی را فقط در محدوده زبان‌ها و گویش‌های ایرانی قدیم و جدید به دست داد یا باید معادل‌های لغت را در گستره پهن‌تر دیگر زبان‌های هندواروپایی نیز پیدا کرد. به طور مثال، واژه چهر را بر می‌گزینیم که در فارسی به دو معنی «رخسار» و «نژاد» به کار رفته است (قس منوچهر و غیره و در ترکیب به صورت چیر و ڈیر. اسم خاص هجیر/ خجیر/ هژیر می‌تواند هم «خوبروی» معنی بدهد و هم «خوب‌نژاد»). در ریشه‌شناسی این لغت باید موارد زیر را ذکر کرد: پهلوی: čīhr «چهره، گوهر»، čīhrīk (صفت) «گوهرین»، čīhrēnītan (مصدر) «به منصفه ظهور رساندن» (همانند فعل صَوَّرَ در زبان عربی)، čīhrēnītār «واهب الصُّور»<sup>(۳۰)</sup>؛ فارسی میانه ترسانی: čīhrāwand «زیبا»؛ پارسی: čīhr «زیبا»<sup>(۳۱)</sup>؛ «گوهر و سرشت»؛ ختنی: čīra «آشکار»؛ پشتو: čēra «نگاره، عکس»؛ آسی: čirt «پیکره»<sup>(۳۲)</sup>؛ «سنگ روی قبر»؛ فارسی باستان: čīca، در ترکیب: ariya-čīca «ایرانی نژاد»<sup>(۳۱)</sup>؛ مادی: \*čīōra که در تحریر یونانی و اکدی اسم خاص čīca-taxma «تهم چهر» به صورت *Tp̄t̄avtaíx̄uñs* و *šī-it-ra-an-taḥ-ma* باقی مانده است و اوستایی: čīōra که هم به صورت اسم به کار رفته به معنی «چهره، نژاد» و هم به صورت صفت به معنی «آشکار، پدیدار». تا این جا در حیطه زبان‌های ایرانی می‌گشتیم. از این فراتر، اگر در پی پژوهش تطبیقی باشیم، باید الفاظ هم‌ریشه چهر را در دیگر زبان‌های هندو اروپایی پیدا کنیم: سنسکریت: citrā- «درخشان، آشکار» (و مشتقاتش، نظیر caitra- «نام یکی از ماه‌های موسم بهار»، citrya «روشن، درخشان» و غیره)؛ آلمانی: heiter «شفاف»، مأخوذ از ژرمنی کهن \*xaidra- معادل čīōra؛ گوتی: haidu «آشکارگی» و غیره. همگی این الفاظ از ریشه هندو اروپایی \*keit- «روشن شدن»<sup>(۳۳)</sup> مشتق‌اند. به اضافه بازمانده‌های دیگر این ریشه در زبان‌های لاتینی و اسلاوی و غیره که، اگر برشماریم، سخن به درازا می‌کشد. در اینجا باید یادآوری کنم که برخلاف تصور بعضی‌ها که واژه فارسی چراغ (گونه دیگر آن: چراخ؛ آذری قدیم: چراغینه «کرم شب‌تاب»؛ فارسی میانه ترسانی: čīrāh؛ پارسی: čīrāy؛ سکایی: carau و غیره) را لغت دخیل سریانی انگاشته‌اند، این واژه اصل ایرانی دارد و می‌توان آن را از همین ریشه

(۳۱) مترادف این واژه در زبان فارسی اسم خاص چهارآزاد (قس چهارزاد، معرب: شهرزاد) است. جزو دوم این ترکیب یعنی آزاد جانشین مناسبی است برای ariya- یعنی «ایرانی» که معنی اصلی آن «آزاده» است. قس صفت نسبی Čīhrāzātān در فارسی میانه.

هندو اروپایی \*kei- «روشن بودن» مشتق گرفت یا از ریشه هندو اروپایی \*kāj- «گرم شدن»، آن‌چنان که پروفیسور بیلی پیش نهاد کرده است (۳۴).

۳) تعیین جهت تحقیق، بدین معنی که در جستجو برای یافتن وجه اشتقاق واژه‌ها می‌توان حرکت بازگانه کرد و از اکنون آغازید و به سوی گذشته بازگشت تا به قدیم‌ترین گونه لغت در دوران باستانی رسید، که شیوه معمول است، یا بالعکس، جهت حرکت از گذشته به اکنون را انتخاب کرد، که چندان معمول نیست. در صورت اختیار شق اول، می‌توان گفت که مثلاً تطوّر تاریخی واژه فارسی بیوگ بدین شرح بوده است: بیوگ به معنی عروس است:

بس عزیز و بس گرمی شاد باش اندرین خانه به سان نویوگ

گونه مخففش، بیو، در ترکیب بیوپیرا «مشاطه» و گونه قدیم ترش ویوگ است:

درو خرم ویوگان و خسوران عروسان دختران داماد پوران  
(ویس درامین)

گونه‌های لهجه‌ای آن بسیار زیاد است که از ذکرشان صرف نظر می‌کنم و فقط به بازمانده آن در گویش بهدینان اشاره می‌کنم که godu است در ترکیب hamgodu «جاری» و، به نظر من، به احتمال زیاد کلمه «هو» از این لفظ مشتق است: \*havadu «هم‌عروس». بیوگ فارسی از vayōg پهلوی و این کلمه از ایرانی باستان \*vaduka به جای مانده است که در اوستا به صورت vadū- به معنی «زن، همسر» به کار رفته است (قس اوستایی: vadrya «بالغ، درخور عروس شدن») که از ریشه vad- «راه‌نمایی کردن، بردن عروس» مأخوذ است. اما اگر شق دوم را اختیار کنیم، یعنی جهت تحقیق را از گذشته به حال برگزینیم، باید از ریشه هندو اروپایی \*vedh- به معنی «هدایت کردن، بردن عروس به خانه شوهر، ازدواج کردن» شروع کنیم و مشتقاتش را در زبان‌های گوناگون بیابیم: سنسکریت: vadhū- «عروس، زن جوان»؛ یونانی: ἔδνον «هدیه عروس»؛ آلمانی کهن: Widomo «جهاز عروس»؛ انگلیسی کهن: weotuma «شیربها» و غیره (قس انگلیسی: wedding, wed) تا برسیم به زبان‌های ایرانی، از جمله، سفدی: wad, wadu «زن، همسر»؛ پشتو: wal-war «شیربها»؛ خوارزمی: wd «زن،

زوجه» و غیره<sup>(۴۵)</sup> و نهایتاً به فارسی و گویش‌های ایرانی نو.<sup>۸۲</sup>

شیوه اول، چنان‌که توضیح دادیم، روش معمول در نگارش فرهنگ‌های ریشه‌شناختی است؛ ولی شیوه دوم، یعنی حرکت از گذشته به سوی حال - که در بعضی از قاموس‌های اشتقاقی مانند فرهنگ ریشه‌شناختی واژگان هندواروپایی از والده-پوکورنی، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان‌های لاتینی تألیف فانیچک<sup>(۴۶)</sup> و غیره رعایت شده - به نوبه خود، مزیت‌هایی دارد؛ از جمله این‌که مشتقات یک ریشه را، به صورت خوشه‌های معنایی، یک‌جا در اختیار ما می‌گذارد که، با بررسی آنها در هر گروه لغوی هم‌ریشه، به یک بنیاد فکری دیرین، که در نهفت و آژه‌ها جایگزین است، پی می‌بریم. برای توضیح بیشتر این شیوه، به طور مثال، ریشه ایرانی باستان *man-* «اندیشیدن» (هندواروپایی *\*men-* در همان معنی) را در نظر می‌گیریم. برخی از مشتقات این ریشه در زبان اوستایی عبارت است از ریشه *mand-* «به خاطر سپردن»، *mazdā(h)-* «نام ایزد برین در آیین زردشتی»، *masti-* «دانش»، *manah-* «اندیشه»، و ترکیب‌های *vohu-manah-* «بهمن، اندیشه نیک، نام یکی از امشاسپندان» در مقابل *aka-manah-* «دیو بداندیش»، *ārmati-* «اندیشه سزاوار» در ترکیب نام امشاسپند سپندارمذ، *mainyu-* «مینو، روح، جایگاه اندیشه» در اسامی سپندمینو و اهریمن، *mati-* در اصطلاح *humati-* «پندار نیک» و غیره. هرگاه به این مجموعه لغوی در اوستا و آژه‌های مشتق از ریشه مورد بحث را در فارسی باستان و زبان‌های ایرانی میانه و ایرانی نو و از جمله فارسی بیفزاییم، شمار زیادی از لغات هم‌خانواده در دست خواهیم داشت و، با بررسی آنها، به این نتیجه خواهیم رسید که مسئله اندیشه و اندیشیدن، در حیطه باورهای دینی و کلاً در ساحت جهان‌بینی ایرانی در گذشته، اهمیت به‌سزایی داشته است. هم‌چنین است مثلاً مجموعه لغات ایرانی مشتق از ریشه *bag-*

۸۲) باید یادآوری کرد که واژه یوگ (قس بیوگانی) در فارسی از لحاظ معنی دچار دگرگونی شده؛ بدین ترتیب که معنی اصلی آن «زن عروسی کرده، همسر» بوده است. در میان اصطلاحات خویشاوندی، لغت دیگری برای نامیدن عروس در فارسی معمول بوده و آن عبارت است از سنه *sunuh* (قس سنها، سنار) که متروک شده ولی در زبان‌ها و گویش‌های دیگر ایرانی به جای مانده است؛ از جمله، پشتو: *nžōr*؛ سغدی: *šwnšh*؛ در لهجه‌های پامیری: *wuznel* و غیره. سنه از نام‌های قدیم خویشاوندی در زبان‌های هندو اروپایی است. سنسکریت: *snusā-*؛ ارمنی: *nu*؛ لاتینی: *nurus*؛ یونانی: *νύξ* +

«بخش کردن» (قس یغ، بخش، بخت، باغ، انباغ، هنباز و غیره در فارسی) و جز آن.

۴) گزینش کارمایه مشخص، بدین معنی که در نگارش هر نوع واژه‌نامه و از جمله واژه‌نامه‌های ریشه‌شناختی باید میزان و کمیت و کیفیت کارمایه اصلی (به اصطلاح فرنگی، پیکره *corpos*) برگزیده برای تحقیق از پیش مشخص شود. در مورد فرهنگ اشتقاقی زبان فارسی، می‌توان کل پیکره لغوی این زبان را کارمایه قرار داد یا بخش خاصی از آن را. در حالت اول، باید روش استقصا را در پیش گرفت و بیشترین کوشش را به کار برد تا، در حد امکان، همه عناصر زبان فارسی از زمان تکوین آن تا امروز را گردآوری و ریشه‌یابی کرد. در آن صورت، علاوه بر لغات ضبط شده در فرهنگ‌ها، مواد زبان محاوره کنونی و الفاظ عامیانه را نیز باید در فرهنگ گنجانده که کاری است سخت دشوار. در صورت دوم، می‌توان فقط به جستجوی اشتقاق مثلاً واژه‌های به کار رفته در شاهنامه یا لغات نوشتاری زبان فارسی پرداخت. آنچه، در این میان، مشکل جداگانه‌ای پدید می‌آورد، عبارت است از لغات دخیل که دو سویه مسئله‌دار است. بدین معنی که طرز رفتار خود را باید، از یک سو، با انبوه لغات برگرفته از زبان‌های دیگر مشخص کنیم و از سوی دیگر، با مجموعه وام‌واژه‌های فارسی در زبان‌های دیگر.

زبان فارسی، مانند هر زبان زنده و پویای دیگر، طی قرن‌ها، شمار زیادی از الفاظ بیگانه را از زبان‌های یونانی، آرامی، سریانی، عربی، هندی، ترکی و مغولی و، در روزگار ما، از زبان‌های فرنگی به وام گرفته است. لغات دخیل در فارسی دو گروه‌اند: گروه اول اصطلاحات ویژه در زمینه علوم و فنون مانند طب و نجوم و صیدنه و منطق و حکمت و فقه و قضا و غیره. خوش‌بختانه شمار زیادی از این گونه اصطلاحات جزو لغات متسوخ‌اند و شاید بتوان از آنها با عنوان لغات حاشیه‌ای یاد کرد که، از یک دیدگاه، جزو لاینفک واژگان فارسی محسوب نمی‌شوند، مانند مثلاً انقضا و انخفاض<sup>۸۳</sup> و بسیاری از لغات ویژه نجوم، و یا مانند قسطوریون و فرانیطوس و قراطارغوین<sup>۸۴</sup> و شمار زیادی از

۸۳) هر دو از اصطلاحات نجومی، اولی به معنی سقوط سریع ستاره و دومی به معنی زاویه بین امتداد افق نظری و امتداد شعاع چشم در صورتی که از سطح زمین بالا رویم.

۸۴) هر سه از اصطلاحات یونانی دخیل در عربی و فارسی: اولی معرب یونانی *καπώριον* «چند بیدستر»؛ دومی معرب یونانی *φρενίτος* «ورم جرم دماغ»؛ و سومی معرب یونانی *κράταιγονον* «نام گیاهی ناشناخته».

لغات ویژهٔ طب قدیم و جانور شناسی و گیاه شناسی، و بسیاری از لغات مغولی و ترکی رایج در دورهٔ ایلخانان در ایران مثل سیورغالی «اقطاع»، قنیش میشی «چاشنی‌گیر»، شوکورچی «چتردار سلطنتی»<sup>۸۵</sup> و بسیاری از لغات دخیل دیگر از این لون. از همین نمط است پاره‌ای از لغات عربی شاذ و مهجور و باردی که در گذشته برخی از نویسندگان و شعرای متکلف ما عمداً از باب فضل فروشی به کار برده‌اند مانند قواضب (جمع قاضب «بُرّان»)، ظرابی (جمع ظربان «نام جانوری کلان‌تر از توله‌سگ»)، ظمّاء «تشنه شدن» و چندین و چندین صد لفظ از این قبیل. برای توضیح وجه اشتقاق و معنی اولیهٔ این دسته از اصطلاحات و لغات شاذ، اگر کسی ذوق و علاقه و سوادش را داشته باشد، باید لغت‌نامه‌های جداگانه‌ای تدوین کند. اما، در جنب این گروه، علاوه بر لغات رایج و مأنوس عربی که به زبان فارسی وارد شده‌اند یا از زبان‌های دیگر به وام گرفته شده‌اند<sup>۸۶</sup>، گروه دیگری از واژه‌های ویژه در زمینه‌های فلسفه و منطق و فقه و حقوق وجود دارد که هنوز هم در حیطه‌های فرهنگی و در زبان اداری و دیوانی ایران کاربرد دارند و بسیاری از فرهیختگان و گاه مردم عادی نیز با آنها سر و کار دارند. به نظر من، این گونه واژه‌ها و اصطلاحات، جزئی از واژگان فارسی محسوب می‌شوند و باید در فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی بیابند و، علاوه بر ذکر صورت اولیه و معنی اصلی آنها در زبان عربی، باید توضیح داده شود که چرا و چگونه مثلاً واژهٔ حوری در فارسی برساخته شده و یا چگونه لغت خُمار، که در عربی اسم و به معنی صداع و ملالی است که بعد از رفتن نشئهٔ شراب و غیره حاصل می‌شود، در زبان فارسی، ضمن حفظ معنی اصلی، به صورت صفت نیز به کار رفته و معنی دیگری پیدا کرده است (چشمِ خمار و غیره)؛ یا چرا، در فارسی، فضول به جای فضولی، حاجی به جای حاج، سلامتی در کنار سلامت رواج یافته است؛ هم‌چنین صدها واژهٔ بیگانهٔ دیگر که در زبان فارسی از لحاظ آوایی و معنایی دچار دگرگونی شده‌اند. شاید، در وهلهٔ اول، چنان بنماید که بررسی ریشه‌شناختی لغات دخیل در

۸۵ در این جایی مناسب نیست که به یک نکته اشاره کنم و آن این که دورفر در صفحات ۴۶۴-۴۶۶ جلد اول از کتاب خود به نام عناصر ترکی و مغولی در زبان فارسی، لغت کریاس را جزو لغات دخیل مغولی آورده است بی آن‌که به کاربرد این واژه در شاهنامه، در داستان رستم و اسفندیار، اشاره کند. در برخی موارد، مشاهده می‌شود که این محقق با اصرار کوشش کرده است که بعضی از واژه‌های فارسی دخیل در ترکی را از اصل ترکی قلمداد کند.

۸۶ مانند الماس، دفتر، دیهیم، نرگس، تنور، شنبه، مسیح، انگلیون، لگن، فیله، کیوان، نیشان، بت، نیلوفر، ماچین، رای، برهمن، جُنک، تیم، درشکه، چتور و صدها لغت دیگر.



قاموس اشتقاقی زبان فارسی چه ضرورتی دارد و کافی است که تنها به اصل لغت و معنی آن در زبان بیگانه اشاره شود؛ ولی باید یادآوری کرد که، در بسیاری موارد، مسئله بدین سادگی نیست و ضروری است که درباره ریشه و معنی اصلی لغت دخیل و تغییرات آن در زبان فارسی بحث شود. به عنوان مثال، واژه هیکل را در نظر می‌گیریم که در زبان فارسی کنونی به معنی «کالبد» و «پیکر» به کار می‌رود. در وجه اشتقاق این واژه باید یادآوری کرد که چگونه لغت بین النهرینی ekallu به معنی «خانه» و «کاخ» بعداً در زبان سریانی و شاید پهلوی معنای «بتخانه» و «معبد» به خود گرفته<sup>۷۷</sup> و در عربی به معنی «هر چیز درشت و سطیر»، «گیاه دراز بالیده» و «خانه ترسایان» به کار رفته و در زبان فارسی به معنای «پیکر» و «اندام». یا چگونه جزو اول دو واژه کاملاً ایرانی و فارسی شده دیوان و دبیر، لغت دخیل ایلامی tippi (گونه قدیم تر آن tuppi مأخوذ از سومری dub-) به معنی «کتیبه و نوشته» است که در دوران هخامنشی به صورت dipī- وارد زبان فارسی باستان شده است. (دبیر بازمانده فارسی میانه dipīr و فارسی باستان dipī-bara\* است و دیوان بازمانده \*dipī-pāna). گونه دیگری از این واژه، یعنی dipī، که در زبان فارسی به جای مانده نبی / نپی است در معنی «مصحف». (قس گونه‌های فارسی میانه ترفانی nibēg «کتاب»، nibēgān-nigār «مصوّر کتاب» و سغدی npyk «نوشته»<sup>\*</sup>. و یا چگونه است که واژه دخیل یونانی ὑάκινθος به دو صورت یا کند و یا قوت به زبان فارسی رسیده است و غیره. نکته درخور توجه این است که برخی از لغات دخیل، در اصل، واژه‌های ایرانی و فارسی‌اند که وارد السنه دیگر شده و رنگ بیگانه گرفته و سپس به زبان فارسی بازگشته‌اند. از این قبیل است مثلاً لغات قفیز، جوزهر، فردوس، مجوس، ستی، قرطه، مروارید، ساتراپ، پیاله، بیگ، خاتون و غیره.

در برابر این گونه لغات دخیل، گروه دیگری از واژه‌ها، که باید در فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی به توضیح معنی و بررسی اشتقاق آنها پرداخت، شامل

(۷۷) درباره گونه‌های فارسی میانه ترفانی و سغدی ←

W.B. HENNING, *Ein manichäisches Bet- und Beichtbuch*, SPAW, 1934, p. 53

\* درباره گونه‌های هندی این واژه که از ایرانی به وام گرفته شده ←

W. Eilers, *Indo-iranian Journal*, 5, 1962, pp. 216, 223; W. BRANDENSTEIN - M. MAYRHOFFER, *Handbuch der Altpersischen*, Wiesbaden 1964, p. 116.

بسیاری از لغات فارسی است که در ادوار مختلف وارد زبان‌های بیگانه شده‌اند. دامنه نفوذ، انتشار و گسترش لغات دخیل ایرانی و فارسی از چنان وسعتی برخوردار است که واقعاً شگفت‌آور می‌نماید. از برمه و مالزی و چین در شرق گرفته تا مجارستان و فنلاند و بریتانیا در غرب، از دشت‌های جنوبی روسیه و اقصی نقاط آسیای مرکزی و قفقاز در شمال گرفته تا خلیج بنگال هند و اندونزی در جنوب، هر جا که می‌رویم با واژه‌های برگرفته و دخیل فارسی برخورد می‌کنیم. شمار زیادی از لغت ایرانی و فارسی طی قرون و ادوار، در زبان‌های آرامی، سریانی، عربی، ارمنی، گرجی، ترکی، هندی و چینی و، به طور غیر مستقیم، در برخی از زبان‌های اروپایی راه یافته‌اند. شمار لغات ایرانی در زبان ارمنی به اندازه‌ای است که، تا اواسط قرن نوزدهم، محققان زبان‌های هندو اروپایی این زبان را در شمار زبان‌های ایرانی فرض می‌کردند. مطابق آماری که برخی از لغت‌نویسان شبه‌قاره هند تهیه کرده‌اند، بیش از هفده هزار کلمه فارسی و عربی (عربی‌ها هم از طریق زبان فارسی) وارد زبان اردو شده و تقریباً به همان تعداد در زبان هندی. البته این سوای لغات دخیلی است که در زمان‌های پیشین به زبان‌های سنسکریت و پراکریت و غیره راه یافته‌اند. در غزلیات سروده شده به زبان اردو، در اغلب موارد، جز برخی از حروف و افعال، بقیه الفاظ همه فارسی است. زبان ادبی ترکی، از اویغوری و جغتایی و ازبکی گرفته تا ترکی عثمانی و لهجه آذانی، آن‌چنان انباشته از واژه‌ها و ترکیبات و تعبیرات فارسی است که خواندن و فهمیدن بسیاری از اشعار سخن‌سرایان ترکی زبان، بدون آگاهی از زبان فارسی، دشوار و تقریباً محال است.

شمار واژه‌های فارسی در زبان عربی از دوران جاهلیت تا سده‌های نخستین هجری، چه آنهایی که از طریق زبان‌های آرامی و سریانی به وام گرفته شده‌اند و چه آنهایی که بی‌واسطه وارد عربی شده‌اند، بسیار زیاد است. با آن‌که لغت‌پژوهانی چون جوالبقی، خفاجی، ابن‌دُرَید، حمزه اصفهانی، سیوطی و غیره در گذشته و برخی از پژوهندگان ایرانی، تازی و فرنگی در زمان ما نظیر احمد تیمورپاشای مصری، ادی شیر، صدیقی، امام شوشتری و استاد محمد محمدی و آذرتاش آذرنوش و در اروپا کسانانی چون تُلدکه، آیلرز و ویدنگرن و غیره درباره معرّبات از دیدگاه‌های گوناگون تحقیق کرده‌اند، لیکن باید گفت که متأسفانه هنوز استقصای کامل و بررسی جامع در این زمینه، که از جهات متعدد بسیار مهم است، انجام نگرفته است. علاوه بر زبان‌هایی که یاد کردیم، السنه دیگری که

قلمرو آنها بسیار دورتر از مرزهای کنونی ایران است، بلاواسطه و یا به میانجیگری زبان‌های دیگر واژه‌های زیادی را از ایران برگرفته‌اند. از اوایل دوره اسلامی تا عصر ایلخانان، اسامی صدها نبات و جانور و جامه و رزم‌افزار و غیره و نیز برخی از اصطلاحات دیوانی و دینی از زبان فارسی وارد زبان چینی شده است که بخشی از آنها را برتولد لوفر در کتاب خود به نام پژوهش‌های چینی و ایرانی و پاره‌ای دیگر را بعضی از محققان معاصر چینی، مانند هوآنگ شی-جیان<sup>۸۸</sup> و فنگ جین یوآنگ<sup>۸۹</sup> و دیگران بررسی کرده‌اند (۳۷). علاوه بر لغات فارسی، شمار زیادی از واژه‌ها و اسامی جغرافیایی از زبان‌های ایرانی دیگر به‌ویژه سغدی و ختنی، نیز در زمان‌های قدیم‌تر، به زبان چینی راه یافته‌اند که به طور جداگانه باید بررسی شوند (۳۸). شاید برای کسانی شگفت بنماید اگر بگوییم که شماری از واژه‌های ایرانی و فارسی در مرکز و شمال اروپا به زبان‌ها و گویش‌های فینو-اوگری، به‌ویژه زبان مجاری و فنلاندی، راه یافته‌اند مانند هزار = مجاری ezēr، شهر = مجاری šaer، گراز / براز = فنلاندی orāz، میش = mēž، آماج = āmež و خیش، یوغ، چکش و غیره (۳۹).

این گونه واژه‌های فارسی، که در چهار سوی گیتی پراکنده‌اند، پیک‌های گمنام ولی گویای تمدن، زبان و فرهنگ ایران‌اند و باید هر جا که هستند و به هر وسیله‌ای که باشد آنها را با درایت و دقت گردآوری کرد و درباره معنی و ریشه آنها به بررسی پرداخت. از جمله فوایدی که از بررسی ریشه و اشتقاق لغات دخیل به دست می‌آید این است که، ضمن تحقیق در این زمینه، در می‌یابیم که برخی از کلمات فارسی وجود داشته که در لغت‌نامه‌های موجود ضبط نشده‌اند و یا معنی آنها درست و روشن نیست و یا اصلاً استعمال آنها در فارسی متروک شده است، ولی بازمانده‌های آنها در میان لغات دخیل فارسی در زبان‌های دیگر یافت می‌شود. در این جا، به دلیل تنگی مجال، به ذکر دوسه نمونه اکتفا می‌کنیم:

در بحار الانوار (ج ۸۶ چاپ لبنان، ص ۱۸) حدیثی از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده درباره چهار گروهی که چه در سفر و چه در حضر باید نماز تمام بخوانند که عبارت‌اند از: المکاری «ساربان»، الکرئی «کرایه دهنده شتران بارکش»، الزاعی «شبان» و الاشتقان، و

بعد آمده است که شیخ صدوق در خصال می‌گوید: الاشتقان: البرید(۵۰). این واژه تا آن جا که من می‌دانم در قاموس‌ها و در جزو معرّبات ضبط نشده ولی ساخت کلمه نشان می‌دهد که واژه باید فارسی باشد و چنین نیز هست. گونه فارسی میانه آن aštak «پیک» است (aštākīh = پیغام‌گزاری) و صورت اوستایی آن ašta «پیک، فرستاده».

مثال دیگر: در فرهنگ‌های فارسی، از جمله برهان قاطع، واژه دستاران آمده به معنی «اجرت و مزدی که پیش از کار کردن به مزدور دهند» و نیز به معنی «شاگردانه و مزدگانی». هُرن و هوئشمان و دیگران متعرّض وجه اشتقاق واژه نشده‌اند. در اقرب الموارد، ذیل مدخل دستر لغت دستاران آمده و، در معنی آن، از تاج العروس نقل شده است: «الدارش و البرُکة کِلاهما الدّستاران و یقال بُرُکة الطّحان». از این جا معلوم می‌شود که معنی اصلی دستاران «مزد و اجرت آسیابان» بوده است. بر اثر اطلاع از معنی این لغت دخیل، وجه اشتقاق واژه روشن می‌شود: بدین ترتیب که گونه دیگر واژه فارسی آس به معنی «آسیا»، آر است که در برخی از گویش‌های ایرانی و در ترکیب دستار به معنی «آسیای دستی» بر جای مانده است. دو کلمه آس و آر از واژه ایرانی باستان \*artri «آسیا» (از ریشه ar- «کویدن، آرد کردن») مشتق‌اند. آس از گونه فارسی باستان \*arci- با حذف r و کشیدگی مصوّت پیش از آن و آر از گونه اوستایی واژه یعنی \*arθri- (هم‌ریشه این لغات، واژه فارسی آرد است از ایرانی باستان: \*arta، اوستایی: aša به معنی «آرد»؛ واژه‌های آسیا و آس در ترکیبات دستاس، خراس و غیره با واژه‌های آسمان و آس به معنی «سنگ» ربطی ندارند بلکه همه از ریشه هندو اروپایی \*el- «خرد کردن، آسیا کردن» مشتق‌اند). بدین ترتیب، جزو اول ترکیب دستاران همان دستار است به معنی «آسیای دستی» و جزو دوم پسوند آن (مخفّف پسوند -آنه)، که در کلماتی مثل شاگردانه و کارانه و غیره مشاهده می‌کنیم و بدین سان، با مراجعه به کلمات معرّب، وجه اشتقاق و معنی اصلی یکی از لغات فارسی معلوم می‌شود.

هم‌چنین، در انتخاب کارمایه برای تدوین فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی، باید از پیش مشخص کنیم که آیا متعرّض اسامی خاص و نام‌های جغرافیایی خواهیم شد یا نه. هم‌چنان که می‌دانیم، این گونه نام‌ها، که از آسیای میانه تا جنوب هند و از مرزهای شرقی افغانستان گرفته تا بغداد و آسیای صغیر پراکنده‌اند، بخش کلانی از گنج‌واژه زبان فارسی را تشکیل می‌دهند که گاه، با گذشت زمان و تأثیر زبان‌ها و گویش‌های غیر ایرانی،

تشخیص اصل ایرانی آنها مشکل شده است. در میان این اسامی، چه به صورت بسیط چه به صورت دو جزء اسامی مرکب، با واژه‌هایی برخورد می‌کنیم که از لحاظ ریشه‌شناسی از اهمیت فراوانی برخوردارند. با تحقیق در این زمینه، در می‌یابیم که مثلاً در کنار واژه فارسی گنج، گونه‌های دیگر این واژه به صورت گنجه و غزنه (قس گونه فارسی باستان این واژه دخیل در آرامی: *ganza = gnz*) نیز در میان نام‌های باقی مانده است؛ و یا اسم خاص موبد، که در منظومه ویس و رامین پادشاه ایالات شرقی ایران با پایتختش در مرو معرفی شده، در اصل مروید > *Margu-pati*\* بوده<sup>۹۰</sup> یعنی «صاحب مرو» و یا اسم دژی که اسفندیار را به دستور پدرش در آن جا زندانی کرده بودند در شاهنامه گنبدان آمده که به احتمال زیاد، هم‌چنان که فون اشتاکلبرگ حدس زده، در اصل کنبدان بوده است که بازمانده کنبندان «بند و زندان کنیزان» می‌تواند باشد و جزو اول این ترکیب گونه کوتاه شده کنی (اوستایی: *kaini-*) «کنیز و دختر» تواند بود<sup>۹۱</sup>؛ یا مثلاً نام شهر اهواز صیغه جمع مکسر عربی شده اسم هوز یا خوز فارسی است که در خوزستان و هویزه به جای مانده است و خود گونه‌های فارسی این واژه، باقی مانده اسم قوم ایلامی است که در کتیبه‌های هخامنشی نام ایالت آنها به صورت *hūvja-* یا *hūja-* آمده است و به احتمال زیاد، نام شهر شوش نیز باقی مانده گونه دیگری از همین نام است. بعد از گذشت صد سال از تاریخ انتشار نام‌نامه ایرانی یوستی، از چند سال پیش، در سایه همت استاد فرزانه اطریشی مانفرد مایرهوفر و شاگردانش، تحقیقات اساسی درباره اسامی خاص ایرانی، از دوره ایران باستان گرفته تا زمان سرایش شاهنامه، شروع شده و، در چند سال گذشته، مجلداتی حاوی نام‌های اوستایی، فارسی باستان، نام‌های ایرانی در آثار مؤلفان یونانی، نام‌های ایرانی در سکه‌های شاهان آسیای صغیر و نام‌های ایرانی در کتیبه‌های پارسی و فارسی میانه و غیره منتشر شده است و، از سوی دیگر، استاد فقید ویلهلم آیلرز نیز، در سال‌های آخر عمرش، رساله‌های پرارزش درباره اسامی جای‌ها و رودها و

90) W. Minorsky, *Vīs u Rāmin*, in *Iranica*, 1964, p. 185.

91) درخور توجه است که بنداری، در ترجمه عربی شاهنامه، این دژ را حصن النساء توصیف کرده و در تاریخ طبری (چاپ لیدن، ج ۱، ص ۶۷۷) آمده: الحصن الذي فيه حبس النساء. برای اطلاع بیشتر -

R. von Stackelberg, "Persica", in *ZDMG*, 54, 1959, p. 103f; J. Markwart, *Wehrot und Arang*, ed. by H.H. Schaefer, Leiden 1936, p. 156f; D. Monschizadeh, *Topographisch-historische Studien zum iranischen Nationalepos*, Wiesbaden 1975, p. 212.

کوه‌های ایران و هم‌چنین گرشویج، مایر هوفر و استاد فقید والتر هینتز کتاب‌هایی درباره اسامی ایرانیِ بازمانده در لوح‌های ایلامی منتشر کرده‌اند. در اینجا حیف است که از کوشش‌های آقای هاشم رضی که نام‌های اوستایی را گردآوری کرده و آقای دکتر رستگار فسایی که فرهنگ نام‌های شاهنامه را منتشر کرده است ذکر خیری نشود.

(۵) تحدید آگاهی‌های جنبی و اطلاعات غیر لغوی که برای توضیح ریشه و توجیه معانی واژه‌ها ارائه می‌شود. در هر فرهنگ اشتقاقی، علاوه بر توضیحات ریشه‌شناختی، در بسیاری موارد، برای روشن ساختن چگونگی تطور معنی یا معانی لغات، به ناچار باید مبلغی اطلاعات جنبی ارائه کرد که جنبه لغوی ندارند بلکه به ساختار کلی جامعه و تاریخ و فرهنگ و آیین‌گویندگان زبان مورد نظر، چه در حال و چه در گذشته، مربوط می‌شوند و ما را، از طریق بررسی‌های ریشه‌شناختی، در شناخت بهتر معتقدات و سنت‌ها، پنداشت‌های اساطیری و باورهای دینی و غیره که در معانی لغات نهفته‌اند و از دیرباز تا امروز توانسته‌اند حد اقل در واژگان زبان دوام بیاورند، یاری می‌کنند. برای روشن شدن مطلب، مثال‌هایی می‌آورم: در زبان فارسی علاوه بر جنت، فردوس، رضوان، گرزمان و علیون، دو واژه دیگر نیز برای نامیدن جنت به کار می‌رود که عبارت‌اند از بهشت و مینو. ریشه هر دو واژه کاملاً روشن است. بهشت، صفت عالی است به معنی «بهترین». گونه‌های قدیم‌تر آن *vahišt* در فارسی میانه و *vahišta-* در اوستایی است. در اوستا، این صفت چند بار با موصوف *-ahav-*، *-aṇhav-* «هستی، زندگی» به کار رفته (قس سغدی: *\*wštm'yw*، *\*wštm'x* بازمانده *\*vahištəm-ahum*؛ قس فارسی میانه: *dušaxw*، فارسی: دوزخ). بعدها، به تدریج، با حذف موصوف، صفت جانشین آن شده است و این چنین است که، هم در فارسی میانه و هم در فارسی، واژه مورد بحث معنی «جنت» به خود گرفته است. علاوه بر آنچه گفته شد، کاربرد صفت *vahišta-* با موصوفی دیگر یعنی مینو (*mainyu-*) نیز باعث شده است که این واژه هم معنی «فردوس» پیدا کند. مینو، در فارسی، بازمانده واژه فارسی میانه *mēnōg / mēnōi* است که از ریشه *man-* «اندیشیدن» مشتق است و در اوستا به صورت *mainyu-* «اندیشه، روح» به کار رفته است. در مواردی، *mainyu-* مترادف واژه اوستایی *manah-* به معنی «اندیشه، پندار» است. در بخش گاهان اوستا، که سروده‌های خود زردشت است، آمده است که پاداش

مرد پارسا در جهان دیگر بهترین اندیشه خواهد بود. چنان که در بند چهارم از یسنای ۳۰ می‌خوانیم: «آنگاه که آن دو گوهر نخستین (سپندمینو و اهریمن) به هم رسیدند، زندگی و مرگ را بنیاد نهادند و این نیز که، در فرجام، بدترین هستی (دوزخ) از آن پیروان دروغ خواهد شد و بهترین اندیشه (*vahištəm manō*) از آن پیروان راستی». به یاری این آگاهی جنبی، درمی‌یابیم که ایرانیان، در روزگار باستان، بر اساس اعتقاد خود به دوزخ و بهشت معنوی، دو لفظ بهشت و مینو را در معنی «فردوس» به کار می‌برده‌اند که تا امروز کاربرد لغات مزبور در همان معنی در زبان فارسی به جا مانده است. بدیهی است که در فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی، بدون یادآوری این نکات، صرف گفتن این که ریشه بهشت، واژه اوستایی *vahišta-* و از آن مینو واژه اوستایی *mainyu-* است، در توضیح اشتقاقی دو واژه مورد بحث، ناقص و نارسا خواهد بود. به عنوان مثالی دیگر واژه انگیزش را در نظر می‌گیریم. این واژه در زبان فارسی، علاوه بر معنی رایج آن «تحریک و تحریر»، در معنی رستاخیز و حشر نیز به کار رفته؛ چنان که اسدی گوید:

بدانی که انگیزش است و شمار همیدون به پول چنیود گذار  
(این معنی انگیزش را اغلب لغت‌نامه‌های فارسی، از جمله برهان قاطع و فرهنگ معین، یاد نکرده‌اند.)

صورت قدیم‌تر این واژه در زبان فارسی میانه *hangēzišn* از مصدر *hangēzēnītan* است به معنی «برانگیختن (مردگان)» که احتمالاً از پیشوند *ham* و اسم مصدر *gēzišn* از ریشه ایرانی باستان *-vaig\** به معنی «به حرکت درآوردن، شوراندن» مشتق است (قس بلوچی: *gējag*، آسی: *veyun* به همان معنی)<sup>(۵۱)</sup>. در زبان فارسی، مشتقات مصدر انگیزختن (با پیشوند بر)، «به حرکت درآوردن، به جنبش درآوردن، بلند کردن و اغوا و تحریک» معنی می‌دهند. از این رو، برای توجیه معنی اصطلاحی انگیزش، یعنی «حشر و قیامت»، لازم است توضیح دهیم که به جهت اعتقاد ایرانیان در دوره پیش از اسلام به روز شمار و برانگیخته شدن مردگان، واژه مورد بحث چنین معنایی را پیدا کرده است. گواه این مدعا خود واژه کهن رستاخیز است مرکب از: *rista* «مُرده»، از اوستایی: *irista-* صفت مفعولی از ریشه *raē0-* «مُردن» و *-āxaēza*، پهلوی: *āxēz* «مُردن» از *āxīstan* «برخاستن»، بر روی هم «برخیزش مردگان». هم‌چنین است بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات دیگر فارسی که دادن ریشه آنها از لحاظ صرفاً لغوی و معنایی کافی نیست

بلکه برای توضیح معانی خاصِ جای گرفته در نهفتِ آنها از اطلاعات جنبی و فرازبانی کمک باید گرفت مانند واژه‌های فزه، فروهر، پری، اردیبهشت، دخمه، ستودان، برزخ و غیره و یا ترکیباتی چون درفش کاویانی، هفتاد و دو شاخ، آل طه، یار غار و غیره. از سوی دیگر، در بسیاری از موارد، آگاهی‌های ویژه‌ای که در ریشه‌پژوهی به دست می‌آید ما را در درک مفاهیم فرهنگی و دینی و اساطیری و غیره کمک می‌کند. برای توضیح بیشتر این مطلب، به دلیل تنگی مجال، فقط به ذکر یک نمونه اکتفا می‌کنم. اعراب نیاکان ما ایرانیان را احرار یا بنی‌الاحرار می‌نامیدند. در قصاید بسیاری از شعرای عرب و ایرانیان تازی‌گو مانند اعشى، بشار بن برد، ابونواس، مهیار دیلمی، ابوالصلت ثقفی، سیف بن یزن و دیگران و نیز در بعضی از آثار منثور عربی، بارها با این اصطلاح برخورد می‌کنیم. بشار بن برد گوید:

تُفاخِرُ يا ابنِ راعِيَةٍ وِ راعٍ بنی‌الاحرارِ حَسْبُكَ من حَسارٍ<sup>۳۳</sup>

«به فرزندان آزادگان (ایرانیان) فخر می‌فروشی، ای شبان‌زاده (بسرزن و مرد شبان). این خود برای دانستن گمراهی تو بسنده است.»

فردوسی نیز جای‌جای در شاهنامه واژه‌های آزاد، آزاده، و آزادگان را در معنی «ایران» و «ایرانیان» به کار برده است:

به گیتی مرا نیست کس هم‌نبرد ز رومی و توری و آزادمرد

به آزادگان گفت ننگست این که ویران بود روی ایران‌زمین

ز مادر همه مرگ را زاده‌ایم گر ایدون که تُرکیم ار آزاده‌ایم

سیاوش نیم نر پری‌زادگان از ایرانم از شهرِ آزادگان

تنها به یاری آگاهی به دست آمده از وجه اشتقاق نام ایران، که از واژه arīya- به معنی «شریف و آزاده» مشتق است، در می‌یابیم که چرا تازیان مردمان این مرز و بوم کهن را احرار می‌نامیدند و فردوسی آزاد و آزادگان.



آنچه تا کنون بر شمردیم قواعد و معیارهایی بودند که به روش کار در تدوین فرهنگ‌های اشتقاقی مربوط می‌شوند و مجموعاً شیوه‌نامهٔ تألیف این گونه فرهنگ‌ها را تشکیل می‌دهند. دستهٔ دوم از مبانی و ضوابط آنهایی هستند که اساس و شالودهٔ ریشه‌شناسی محسوب می‌شوند و رعایت آنها صحت و ارزش علمی وجه اشتقاق را ضمانت می‌کند و هرگونه تسامح در کاربرد دقیق آنها تحقیقات ریشه‌شناختی را از اعتبار می‌اندازد. اهمّ این ضوابط به شرح زیرند:

۱. رعایت قواعد ناظر بر دگرگونی‌های آوایی. مجموع قالب‌های منتظم و قانونمند تطابقات صوتی که در مراحل تاریخی متوالی یک زبان و یا در دورانی معین بین زبان‌های خویشاوند، مشاهده می‌شوند، در تحلیل نهایی، قواعد آوایی را تشکیل می‌دهند. در ریشه‌پژوهی، باید کوشید که قدیم‌ترین گونهٔ هر واژه را یافت و، علاوه بر آن، همهٔ گونه‌های هم‌زادِ واژه را در دوران‌های تاریخی زبانی که واژه بدان تعلق دارد پی‌جویی کرد و با گونه‌های هم‌سانِ واژه در زبان‌های هم‌ریشه سنجد. بر اساس قواعد آوایی، هر یک از واج‌های واژه مورد نظر باید با واج‌های گونهٔ اولیهٔ واژه، یعنی ریشهٔ آن، و نیز با واج‌های گونه‌های هم‌زادِ واژه در زبان‌های خویشاوند، از لحاظ تحولات آوایی مطابقت داشته باشد. اگر، در موردی، بین گونهٔ کهن لفظ و گونهٔ تحول‌یافته متأخر از لحاظ واجی انحراف یا ناهم‌خوانی مشاهده شود، باید برای توجیه آن ناهماهنگی استثنایی، قاعده یا قواعد آوایی دیگری را پیدا کرد. واژهٔ برادر در زبان فارسی بازماندهٔ *brātar-* در زبان فارسی باستان است که تحول پیدا کرده به صورت *brādar* در فارسی میانه (گونهٔ دیگرش *brād*) و برادر در فارسی نو درآمده است (قس *brātar* در اوستایی، *Brātar* در سغدی، *brādar* در پارسی، *brātar* در ختنی و غیره). این تحول، مطابق با قواعد آواشناسی تاریخی زبان فارسی انجام پذیرفته است: چون زبان فارسی، در آغاز کلمات، دو صامت را بر نمی‌تابد، *br-* فارسی باستان به *bar-* در فارسی بدل شده و *-t-*ی میان دو مصوّت در فارسی به صورت *-d-* در آمده است. معادلِ واژهٔ مورد بحث در سنسکریت *bhrātar-* و در لاتینی *frāter* است. هم‌ریشه بودن واژهٔ فارسی با معادل‌هایش در زبان‌های سنسکریت و لاتینی، علاوه بر آن که از هم‌معنایی و نوعی هم‌آوایی استنباط می‌شود، بر مبنای قاعده‌مندی تحولات آواشناختی تطبیقی بین زبان فارسی با زبان

سنسکریت از یک سو، و بین این هر دو با زبان لاتینی، از سوی دیگر، استوار است: واج هندو اروپایی bh در زبان‌های ایرانی، از جمله فارسی، دمی‌دگی خود را از دست می‌دهد و به صورت b در می‌آید ولی در زبان سنسکریت به همان صورت اصلی باقی می‌ماند، در حالی که همین واج در زبان لاتینی به صورت f در می‌آید: فارسی باستان -bar- «بردن»، سنسکریت -bhar- (bharati = می‌برد) و لاتینی ferō «می‌برم». گاه با لغاتی برخورد می‌کنیم که تحولات آوایی آنها به ظاهر خلاف قاعده است، یعنی به کمک داده‌هایی که هم اینک در دست داریم نمی‌توانیم ناهنجاری‌های مشهود را توجیه کنیم؛ از این قبیل است مثلاً اسم خاص فریدون. گونه فارسی میانه این نام Frētōn و صورت اوستایی آن θraētaona است. وجه اشتقاق این اسم به طور متقن معلوم نیست. با توجه به همسانی‌های چشمگیر بین کردارهای پهلوانانه فریدون و شخصیت اساطیری Trita در هند باستان، احتمال دارد که جزو اول -θraētaona- اوستایی مشتقی باشد از -θri- «سه» و جزو دوم آن مشتقی از ریشه -lav- «توانستن». بر مبنای این وجه اشتقاق، معنی فریدون عبارت خواهد بود از «دارنده سه توان». واج θ ایرانی باستان، مطابق قواعد آواشناسی تاریخی در زبان فارسی به h بدل می‌شود: فارسی باستان -gāθu- < گاه در فارسی؛ اوستایی -xšaθra- شهر؛ هنجیدن و هنجار فارسی از -θang- به معنی «کشیدن»؛ واژه هراس فارسی که شاید مانند مترادفش ترس از ریشه -θrah- «ترسیدن» مشتق باشد. ولی، در مورد نام فریدون، θ آغازین در مجاورت r تبدیل به f در فارسی شده است و این خلاف قاعده است. در زبان ارمنی، نام فریدون به صورت Hruden باقی مانده است؛ ولی باید توجه داشت که، چون زبان ارمنی فاقد واج f است، کلمات مُصدّر به -fr- ایرانی در آن زبان با گونه‌های مُصدّر به -hr- به جای مانده‌اند، مانند hraman = فرمان، hreštak = فرشته، hrahang = فرهنگ و غیره<sup>(۵۲)</sup>. از این رو، نمی‌توان تشخیص داد که گونه ایرانی نام فریدون، که احتمالاً از زبان پارتی یا آذری کهن وارد ارمنی شده، \*Hrēdōn بوده یا Frēdōn. با توجه به این که تبدیل θ به f را گاه در برخی از زبان‌ها و گویش‌های دیگر نیز مشاهده می‌کنیم (چنان که مثلاً نام تئودورس θεόδωρος در روسی به Fédor تبدیل شده؛ یونانی θρόνος «تخت» در گویش اِثولی به صورت θρόνος در آمده<sup>(۵۳)</sup>) یا واژه thing «شیء» در گویش کاکنی‌های لندن به صورت fing تلفظ می‌شود)، احتمال دارد که نام فریدون از یکی از لهجه‌های ایرانی که در آن θ تبدیل به f می‌شده وارد زبان فارسی شده

باشد<sup>۹۳</sup> (آمدن ف به جای ه و یا بالعکس را چه بسا در دو واژه هرشه و فرشک نیز، که دارای معانی نزدیک به هم‌اند، بتوان سراغ گرفت).<sup>۹۴</sup>

۲. ضابطه ناظر بر همسانی‌های صرفی (مورفولوژیک). در ریشه‌شناسی نباید تنها به یافتن گونه‌های نخستین واژه‌ها و معادل‌های آنها در زبان‌های خویشاوند و یا به جستجو برای رسیدن به ریشه‌های مجردی که لغات در اغلب موارد از آنها مشتق‌اند اکتفا کرد بلکه باید به هم‌خوانی‌ها یا ناهم‌خوانی‌های عناصر سازنده واژه‌ها از لحاظ اشتقاق نیز توجه داشت. می‌دانیم که مثلاً ریشه‌های *raz-* در اوستایی، *ṛpeyō* در یونانی (با پیشوند *ṛ* در آغازش)، *regō* در لاتینی، از ریشه هندو اروپایی *\*reǵ-* به معنی «راهنمایی کردن، به راه راست بردن، راست و آراسته کردن، کشیدن و غیره» مشتق‌اند. یکی از مشتقات این ریشه، که از طریق گاه‌شماری زردشتی رایج در ایران به زبان فارسی رسیده، عبارت است از رش<sup>۹۵</sup> و گونه قدیم‌تر آن رشن که نام ایزد موکل بر روز هجدهم هر ماه شمسی بوده است. در توضیح ریشه‌شناختی این واژه، علاوه بر ذکر گونه‌های پهلوی *rašn* و سغدی *ršn (=rašn)* و خوارزمی *rasn*، به قدیم‌ترین صورت آن، یعنی اوستایی *rašnu-*، می‌رسیم که هم به صورت صفت به معنی «راست» به کار رفته و هم به صورت اسم خاص ایزد «راستی و عدالت»؛ سپس به اشتقاق این واژه از ریشه یاد شده *raz-* با پسوند *-nu* اشاره می‌کنیم همراه با برخی از الفاظ هم‌خانواده آن، مانند راست، رزم (از اوستایی *rasman-*)، راز به معنی «بنا و معمار» (قس فارسی میانه ترسانی *rāzmerd* به همان معنی) و در نهایت، گونه اوستایی واژه مورد بحث یعنی *rašnu-* را از لحاظ صرفی با واژه هم‌ساخت آن در یونانی یعنی *ṛpeyōnis* که از بازمانده ریشه یاد شده هندو اروپایی با همان پسوند *-nu* ساخته شده، می‌سنجیم (قس همسانی مورفولوژیک واژه فارسی رزم،

۹۳ نکته در خور توجه درباره معنی و اشتقاق فریدون، که تا کنون بدان توجه نشده، عبارت است از احتمال نوعی وابستگی اشتقاقی که بین این اسم ایرانی و صورت باستانی‌تر واژه یونانی *ῥῆσας* «پهلوان» قابل تشخیص است. گونه قدیمی واژه یونانی مورد بحث در حالت مفعولی غیر صریح به صورت *tiriserōe* در اسناد میسنی یافت شده که احتمالاً «دارنده سروری سه‌گانه» معنی می‌دهد و شاید دراصل صفتی بوده است برای یغ یا یلی.

۹۴ گونه دیگر فریدون که ندرتاً به کار رفته آفریدون است با الف زاید در آغازش که شاید تحت تأثیر این پندار که فریدون به گونه‌ای با آفریدن و آفرین و غیره ربط دارد و یا به ضرورت وزن در اشعار بدان صورت درآمده است.

۹۵ در لغت فرس، شعر زیر از شاعری به نام خسروی شاهد مثال برای «رش» ذکر شده است:

می سوری به خواه کامد رش    مطربان پیش دار و باده به کش

بازماندهٔ اوستایی *rasman-* به معنی «صف و آرایش جنگی» با یونانی *ὄρεγμα*، لاتینی *regimen* («به همان معنی»)<sup>(۵۲)</sup>. هم‌سانی واژهٔ فارسی راست از ریشهٔ *raz-* با واژهٔ لاتینی *rectus* از فعل *regō*، و لغتِ نوشت / نوشته از ریشهٔ *pais-* «نگاشتن» با پیشوندِ *ni-* و لاتینی *pictus* از فعلِ *pingō* «نگاشتن»، علاوه بر هماهنگی لفظی و معنایی، از لحاظ مورفولوژی از آن بابت است که این واژه‌ها صفت مفعولی هستند که با افزودن پسوند هندو اروپایی *-to* به ریشهٔ افعال ساخته شده‌اند. هم‌چنان که، در بررسی‌های ریشه‌شناختی، هر جا که با بی‌قاعدگی آوایی برخورد کنیم باید به توجیه آن بپردازیم، در مورد ناهماهنگی‌های مورفولوژیک نیز باید به جستجوی علت آنها اهتمام کنیم. به عنوان مثال، واژهٔ *داشتن* به معنی «عطا، بخشش، اجر و مکافات» را در نظر می‌گیریم که به صورت *داش* و *داشتن* در لغت پاداش و پاداشن نیز به جای مانده است. پسوند *-iš* و گونهٔ قدیمی‌تر آن، *-išn*<sup>(۵۶)</sup>، در زبان فارسی، با پیوستن به ریشه یا مادهٔ مضارع افعال<sup>(۵۷)</sup>، اسم مصدر می‌سازد مثل *روش*، *ستایش*، *فرمایش* و غیره. مطابق این قاعده، اسم مصدر از فعل دادن باید *دهش* باشد که هست و از دیرباز تا امروز در شعر و نثر فارسی به کار رفته است و گونهٔ فارسی میانهٔ آن به صورتِ *dahišn* در معنی «آفرینش و آفریدگان»، هم مستقلاً و هم در ترکیبِ *بندهشن* و عبارتِ *دام و دهشن* و غیره، به کار رفته است. اینک باید دید که در کنار *دهش*، که از لحاظ ساخت واژه در زبان فارسی صورت درستی است، *داش* / *داشتن* (هم‌چنین در *پاداش* / *پاداشن*) چه صیغه‌ای است. ساده‌ترین راه برای توجیه این گونه‌های اخیر آن است که آنها را صورت‌هایی از *دهشن* بینگاریم که حرف *h* در آنها افتاده و، با کشیدگی مصوتِ پیش از آن، *دهش* / *دهشن* به صورت *داش* / *داشتن* در آمده است.<sup>(۵۸)</sup> هرگاه این توجیه درست باشد، این تحول یا باید در زبان فارسی میانه رخ داده باشد یا در زبان فارسی نو که در هر دوی این زبان‌ها مادهٔ مضارع فعلِ *دادن* به صورت *ده* / *dah* از فارسی باستانِ *\*dað(ā)* است. این توجیه درست نیست؛ زیرا صورت فارسی

(۹۶) در متون قدیم: *کنشن*، *خورشن*، *مشن*، (در شاهنامه)، *گوارشن*، *گزارشن* و غیره.

(۹۷) ندرتاً این پسوند به مادهٔ ماضی افعال نیز افزوده می‌شود. قس فارسی میانهٔ ترفانی *āmadišn*، *dīdišn*.

(۹۸) چنان که دارمستتر، *هَرُن* و *بِلْگَدی* و برخی دیگر از محققان این توجیه را ارائه کرده‌اند:

J. Darmesteter, *Études iraniennes*, I, p.277; P. Horn, *G. ir. ph.*, I, 2 Abteilung p.182; A. Teleqdi, *JA*, 1935,

باستان واژهٔ مورد بحث به شکل *-dāšna\**، در اسناد آرامی بازمانده از دوران هخامنشی، با تحریر آرامی *dšn* به جای مانده است\* و نشان می‌دهد که، با پیوستن پسوند *-šna* به ریشهٔ *dā-*، اسم معنی یا اسم مصدر *-dāšna\** ساخته شده است و این واژه مطابق با قواعد ناظر به تحولات آوایی به صورت *dāšn* در پهلوی و *d'sšn* و *d'syn* در پارسی و فارسی میانهٔ ترفانی و داش / داشن در فارسی باقی مانده است و سابقهٔ کاربرد آن به صورت *-dāšna\** حداقل به قرن پنجم پیش از میلاد می‌رسد و از لحاظ ساخت صرفی با دهشن فارسی و *dahišn* فارسی میانه، که در زمان‌های متأخر ازین مضارع فعل دادن یعنی *daš- > dah-* ساخته شده، کاملاً تفاوت دارد. پسوندی که برای ساختن این نوع از اسامی مصدر به کار می‌رود، برخلاف نظر دارمستیر، که مورد قبول هرن نیز واقع شده، با پسوند *-išnú-* در زبان هندی باستان ربطی ندارد بلکه، هم‌چنان که بنویست نشان داده، بازماندهٔ پسوندی است که در زبان اوستایی به صورت *-θna-* (در واژه‌های *-šyaoθana-* «رفتار»، *karəθna-* «کنش، کردار» جزو دوم صفت مرکب *-arəiθo-karəθna-*) و در سنسکریت به صورت *-tna-* (در *cyautná-* «رفتار» و *ratná-* «بخشش») به کار رفته و در زبان فارسی باستان، با تغییر آوایی *-θn-* به *-šn-*، به صورت *-šna-* درآمده است (قس فارسی باستان *aršni-* «رش، ذراع»، اوستایی *-arəθna-*، سنسکریت *-aratni-* و غیره)<sup>(۵۵)</sup> و به صورت *(i)šn-* و *(i)š-* به فارسی رسیده است و، در این زبان، گونهٔ دیگری از آن را به صورت *(i)št-* در برخی از اسم مصدرها مشاهده می‌کنیم: گوارشت، دهشت، پاداشت، غرشت و غیره. با توجه به قواعد مورفولوژی است که می‌توانیم بگوییم که مثلاً واژهٔ نوساختهٔ گرمایش از لحاظ ساخت و ترکیب نادرست است و واژهٔ نوساختهٔ دیگر یعنی تنش به معنی «تنشج» از لحاظ معنایی ناهنجار است.

۳. ضابطهٔ سوم مربوط می‌شود به تبیین نحوهٔ تغییرات معنایی لغات در طول تاریخ کاربرد آنها. اگر بپذیریم که هر واژه از دو عنصر لفظ و معنی تشکیل یافته و نیز اگر بپذیریم که این دو عنصر در سامان کلی هر زبان همیما و هم‌ارج‌اند – چون نه لفظی بدون معنی و نه هیچ معنی و مفهومی بدون کالبد لفظی می‌تواند وجود داشته باشد – ناگزیر به این نتیجه می‌رسیم که دگرگونی‌های آوایی و تحولات معنایی واژگان هر زبان و بررسی علل و چگونگی تحقق آنها همواره باید در ریشه‌شناسی به طور یکسان مطمح

نظر باشد. حتی از یک لحاظ شاید بتوان گفت که هدف غایی پژوهش‌های ریشه‌شناختی شناخت دقیق تحولات معنایی واژه‌های هر زبان است. اما، برخلاف تغییرات آوایی که در هر زبان و فراتر از آن در هر گروه از زبان‌های خویشاوند بر مبنای معیار و قواعد قابل شناسایی انجام می‌پذیرد، در مورد دگرگونی‌های معنایی باید گفت که، به رغم کوشش‌های فراوانی که در این زمینه به عمل آمده، جز در موارد نادر، قاعده‌مند کردن آنها به یاری داده‌هایی که هم‌اینک در دست داریم بیش از اندازه دشوار است. در واقع، هر واژه از لحاظ معنی‌شناسی سرگذشت خاص خود را دارد. یکی از علل مهمی که تبیین تغییرات معنایی را دشوار می‌کند این است که این گونه تغییرات فرایند زبان‌شناختی محض نیستند بلکه در تکوین و تحقق آنها عوامل فرازبانی، مانند شرایط فرهنگی، اجتماعی، حقوقی و مذهبی و غیره، دخالت مستقیم دارند و به تبع وقوع تغییرات عمده در هر یک از این زمینه‌ها، معنی بسیاری از لغات زبان دگرگون می‌شود. چنان که مثلاً به دنبال تحولات مهم در جامعهٔ ایرانی در دو دههٔ اخیر، واژه‌هایی مانند فراز، گروهک، خبرگان، بسیج، جانباز، آزادگان، سپاه، تک، عملیات صحنه و غیره و غیره معانی تازه‌ای به خود گرفته‌اند و اگر در آیندهٔ دور اطلاع از شرایط اجتماعی که عامل این تحولات بوده‌اند به طور کامل در دسترس نباشد، توضیح آنها از لحاظ معنی‌شناسی آسان نخواهد بود. تغییرات معنایی لغات هر زبان دو دسته‌اند: دستهٔ اول تحولاتی هستند که با توسل به عواملی، مانند مجاورت، مشابهت، هم‌آوایی، ذکر جزء و ارادهٔ کل، فقه اللغهٔ عامیانه و غیره، می‌توان آنها را توجیه کرد مثل کاغذ (نامه)، خام، قطار، سواری، (ماشین سواری)، دفتر، بت، توده‌ای، برج، پوست‌کننده، سرشکن و شمار زیادی از لغات که، علاوه بر معنی اصلی، دارای معنی مجازی نیز هستند. دستهٔ دوم تغییراتی هستند که دستیابی به علت آنها و شناخت جریان تکوینشان حالیه میسر نیست. به عنوان مثال، نمی‌دانیم که چرا و چگونه واژهٔ خنگ که معنی اصلیش «سفید» است، در فارسی به معنی «دیرپاب، کودن» نیز به کار رفته است (در حالی که، مثلاً در زبان انگلیسی، برای رساندن معنی تقریباً مشابه معنی مجازی خنگ، صفت سبز را به کار می‌برند و در زبان عامیانهٔ امریکایی صفت سفید به معنی مجازی «نیکو، نجیب» به کار می‌رود). و یا این پرسش مطرح می‌شود که آیا مثلاً واژهٔ شوخ لغت واحدی است که، بر اثر تحولات سمانتیک، معانی «چرک، بی‌شرم و گستاخ، شاد و خرم، دزد و راهزن» پیدا کرده است یا با دو واژهٔ

هم‌آوای مختلف المعانی سروکار داریم<sup>۹۹</sup>. به هر حال، در تتبعات ریشه‌شناختی، صرف برشماری معانی متعدد یک واژه کافی نیست بلکه باید تحولات معنایی را به طور معقول و پذیرفتنی توجیه کرد و، تا آنجا که ممکن باشد، توضیح داد که این تحولات در چه شرایطی، کی، چرا و چگونه رخ داده است. یکی از راه‌های تشخیص صحت و سقم توجیحات معنی‌شناختی، جستجو برای یافتن تغییرات معنایی همسان و همانند در یک یا چند زبان است. در زبان عربی، کلمه وقوف، علاوه بر معنی اصلیش که «ایستادن» باشد، معنی «آگاه شدن» نیز پیدا کرده است. همانند این تحول معنایی را در واژه انگلیسی understand به معنی «فهمیدن» نیز مشاهده می‌کنیم که ترکیبی است از یک پیشوند و فعل stand «ایستادن». با توجه به چنین تحول معنایی در دو زبان مستقل، می‌توانیم وجه اشتقاق تازه‌ای برای واژه اوستا (پهلوی: apistāk/apastāk) پیش‌نهاد کنیم و آن این است که نام کتاب دینی زردشتیان در اصل -upastāka\* بوده است که جزو اول آن پیشوند -upa- است و جزو دوم آن یعنی -stāka\* مشتقی از ریشه -stā «ایستادن» و معنی آن روی هم رفته «فهم، دانایی» است، چنان که نام کتاب مقدس هندوها یعنی Vedā معنی «دانش، آگاهی» می‌دهد (مشتقی از ریشه -vid «دانستن»). جالب توجه است که مشتق دیگری نیز از ریشه -stā «ایستادن» در زبان فارسی تحول معنایی تقریباً مشابهی داشته و آن عبارت است از پرستش، پرستیدن که از پیشوند -pari «پیرامون» و ستاکی از ریشه -stā «ایستادن» ساخته شده است. در اینجا به دگرگونی‌های معنایی واژه دیگری در زبان فارسی، که معادل‌هایی در دیگر زبان‌های هندو اروپایی دارد، اشاره می‌کنیم و بحث را به پایان می‌رسانیم. واژه مورد نظر عبارت است از دل که بازمانده لغت فارسی باستان -dr̥d\* است. قس اوستایی -zərəd، ودایی -hr̥d (گونه‌های دیگر در زبان‌های هندو ایرانی -dr̥di\* در ترکیب -dr̥di- bara\* < «دلیر»؛ -dr̥dā\* در -dr̥dā- bara\* < «دلاور»؛ هندی باستان -hr̥dā-، -hr̥dī-، -hr̥dā- و غیره). واژه دل، علاوه بر معنی اصلی خود، «قلب»، معانی فراوان دیگری دارد که در اینجا به ذکر برخی از آنها می‌پردازیم: دل به معنی «شکم»، به ویژه در زبان محاوره‌ای: دل درد، رودل (کردن)، دل و روده و غیره، درخور توجه است که معادل این واژه در هندی باستان یعنی -hr̥d نیز، هم‌چنان که لویی رنو

۹۹) با چگونه است که دو گونه یک واژه مانند مروا و مرغوا، که معنی اصلی هر دو آنها با توجه به وجه اشتقاقشان «نظیر» است، معانی متضاد به خود گرفته‌اند.

نشان داده، در وداها نیز در چند مورد به معنی شکم به کار رفته است.<sup>۱۰۰</sup>  
 دل به معنی «جرئت و شهامت»:

هزار کبک ندارد دلِ یکی شاهین هزار بنده ندارد دلِ خداوندی

قس یونانی قدیم *καρδίω* «جرئت بخشیدن»، *καρδίας πλέως* «پُر دل»؛ انگلیسی *heart* «جرئت»، قس فعل *to hearten* «جرئت بخشیدن»؛ آلمانی *beherzt* «دلیر»؛ فرانسوی *coeur* «دلیری»، قس *courage* و صورت قدیمی‌تر آن *corage* به معنی «جرئت، شهامت» (ترکیبی از پسوند *-age* با لاتینی *cor* «دل»)، گوتی *hairto* به معنی «خشم و جرئت». هم‌چنین، برای معانی دیگر دل مانند «مرکز»، «میان»، «روح»، محل تفصیل معانی و نیز در ترکیبات و عبارات کنایی مانند همدل، بددل، بیدل، دل‌شکسته، دل‌دادن، دل‌سوختن، دل‌نهادن، دل‌باختن، و غیره و غیره نیز معادل‌هایی با همان معانی در زبان‌های دیگر یافت می‌شود. با سنجش این گونه هم‌سانی‌های معنایی در حوزه زبان‌های هم‌ریشه و نیز با جستجو برای یافتن معادل‌هایی برای آنها در گستره وسیع‌تر گروه‌های زبانی دیگر در سراسر جهان، شاید بتوان در آینده به علل و نیز قواعد دگرگونی‌های معنایی پی برد. آنچه در این میان مهم است و ارزش و اعتبار علمی پژوهش‌های ریشه‌شناختی را تضمین می‌کند اعتقاد راسخ بدین اصل و ناموس کلی است که روند تکوین و تحول پدیده‌های جهان، از جمله زبان، بر مبنای قاعده و سامان انجام می‌پذیرد و، در هیچ گوشه و بیخوله این جهان فراخ، آشوب و هرج و مرج مطلق حاکم نیست و هدف نهایی دانش بشری شناختن قوانین و ضوابط تغییر و تحولات پدیده‌ها و، در صورت امکان، چیره شدن بر آنها و، در صورت لزوم، تغییر دادن آنهاست. اگر این اصل را در حیطه زبان‌شناسی به طور اعم و ریشه‌شناسی به طور اخص نپذیریم، بی‌اختیار در رعایت اصول و ضوابطی که برشمردیم تسامح و سهل‌انگاری خواهیم کرد و این شعبه از زبان‌شناسی، که از قرن نوزدهم به بعد بر اثر اهتمام و مساعی خستگی‌ناپذیر دانشمندان چهار سوی جهان صبغه علمی به خود گرفته است، بار دیگر به حیطه تفنن و خیال‌پردازی برخواهد گشت.



## یادداشت‌ها

- (۱) در این نوشته، به دلیل تنگی مجال، به بررسی پیشینه ریشه‌پژوهی در هند باستان (نظریات لغویونی چون *Sākāyāna* و *Gārqa* درباره نحوه اشتقاق واژه‌ها از ریشه «*kt*» و وندها «*taddhita*» و غیره) و نیز بحث در باب اشتقاق و انواع آن (اشتقاق صغیر، اشتقاق کبیر، اشتقاق اکبر و اشتقاق کبار و غیره)، آن‌چنان که در نزد نحوین عرب مانند احمد بن فارس و عثمان بن جنی و دیگران رایج بوده، نپرداخته‌ایم.
- (۲) با مقایسه قدمت تاریخی ریشه‌شناسی و سابقه نه‌چندان دورودراز دانش زبان‌شناسی، شاید بتوان گفت که در این مورد با پدیده‌ای سر و کار داریم که جزء آن از گُلش قدیمی تر است.
- (۳) برای آگاهی بیشتر در این زمینه -

L. Lévy, *Primitive and the Supernatural*, Eng. tran. by L.A. CLARE, New York 1973, p.47ff; J.G. FRAZER, *Taboo and the Perils of the Soul*, Part 2 of "The Golden Bough", London 1966, pp.318-335.

- 4) A. BOUCHÉ-LECLERCQ, *Histoire de la divination dans l'antiquité*, Paris 1882, vol. 2, p.161.
- 5) J. GONDA, *Religionen Indiens*, vol. I, Stuttgart, pp.98, 108, 182, 273, 335f; A. HILLEBRAND, *Vedische Mythology*, vol. II, 1965, p.338f.
- 6) R. HARRIS - TALBOT, J. TAYLOR, *Landmarks in Linguistic Thought*, New York 1989, pp.35-45; H. AORSLEFF, *From Locke to Saussure*, London 1982, p.17f; W. SANDERS «Grundzüge und Wandlungen der Etymologie», *Wirkende Wört*, 17, 1967, pp.342ff.
- 7) *Die Bibel und ihre Welt*, herausg. von G. CORNFELD - G. JOHANNES BOTTERWECK, Band 4, 1972, S.1003.
- 8) I. GOLDZIEHER, *Mythology among the Hebrews*, Engl. transl. by R. MARTINEAU New York 1967, pp.91, 230.
- 9) L. LERSCH, *Sprachphilosophie der Alten*, Bonn 1841, pt.3, pp.3-17.
- 10) HESIOD (fr. 140 Rzach); PINDAR, *Ishmian Odes*, 6, 34ff.
- 11) VERGIL, (*Aeneis* VIII, 322f); OVID, *Fasti* I, 238; cf. WALDE-HOFMANN, *Lateinisches etymologisches Wörterbuch*, I, Heidelberg 1965, p.770.
- 12) PLATON'S, *Opera*, I, ed. J. BURNET, Oxford 1961, pp.383-440; Germ. trans. by F. SCHLEIERMACHER in: PLATON, *Sämtliche Werke* 2, Hamburg 1959, pp. 123-181; Ilse ABRAMCZYK *Zum Problem der Sprachphilosophie in Platons Dialog "Kratylos"*, Breslau 1928; V. GOLDSCHMIDT, *Essai sur le "Cratylo"*, Paris 1941.

(۱۳) برای آگاهی بیشتر درباره آرای حکمای رواقی درباره زبان و مسائل مربوط به ریشه‌شناسی -

K. BARWICK, *Probleme der stoischen Sprachlehre und Rhetorik*, Berlin 1957; M. POHLENS, *Die Begründung der abenlandischen Sprachlehre durch Stoa*, Nachrichten von der Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, Phil-hist. Kl. I. N3, 6, 1939.

- 14) E. WOELFFLIN, *Die Etymologien der Lat. Grammatiker*, Archiv für lat. Lexikographie und Grammatik, 8, 1898, pp.421-440, 563-585; J. PINBORG, *Das Sprachdenken der Stoa und Augustins Dialektik*, *Classica et Mediavetia*, 23, 1962, pp.148-177.

(۱۵) از این اثرگران بها متأسفانه فقط ۶ جلد، یعنی از دفتر پنجم تا پایان دفتر دهم، به جای مانده است

به علاوه قطعات پراکنده‌ای که نویسندگان دیگر نقل کرده‌اند. برای آگاهی بیشتر -

M. Terentius VARRO, *De Lingue Latina*, Engl. trans. by R.G. KENT, The Loeb Classical Library, 2 vols. London 1958; D.J. TAYLOR, *Declinatio, A Study of the Linguistic Theory of Marcus Terentius Varro*, Amsterdam 1974; R. SCHRÖTER, *Studien zur varronischen Etymologie*, I, Wiesbaden 1959.

- 16) U. DUCHROW, *Sprach Verständnis und biblisches Hören bei Augustin*, Tübingen 1965, pp.59ff.  
 17) E. TAPPOLET, *Phonetik und Semantik in der etymologischen Forschung*, Archiv für Studium der neueren und Literaturen, 17, 1905, p.5.  
 18) A. FOWKE, *A New Etymological Dictionary of English*, *American Speech*, 34, 1959 p.194.

۱۹) برای آگاهی بیشتر در این باره ←

J. SCHWERING, *Die Idee der drei heiligen Sprachen im Mittelalter*, in Festschrift A. SAUER, Stuttgart 1925, pp.3-11; R.W. HUNT, *Mediaeval and Renaissance Studies*, 4, 1958; Willy SANDERS, «Grundzüge und Wandlungen der Etymologie», in: *Wirkende Wort*, 17, 1967, pp.361-384.

۲۰) برای آگاهی بیشتر دربارهٔ نودستوریان و آثار آنان ←

H. OSTHOFF, K. BURGMANN, *Einleitung zur morphologische Untersuchungen*; Eng. trans. in W.P. LEHMANN, *A Reader in Nineteenth Century Historical Indo-European Linguistics*, 1978, pp.68-92; B. DELBRÜCK, *Einleitung in das Studium der indogermanischen Sprachen*, Leipzig 1919; K.R. JOKOWSKI, *The Newgrammarians: A Reevaluation of their Place in the Development of Linguistic Science*, The Hague 1972; W. PUTSCHKE, *Zur forschungsgeschichtlichen Stellung der Junggrammatischen Schule*, *Zeitschrift für Dialektologie und Linguistik*, 36, 1961, pp.19-48.

۲۱) مقدمهٔ مفصلی که بروگمان و اوستهوف بر کتاب مشترک خود، که در زیر بدان اشاره می‌شود، نوشتند به «بیانیهٔ» (Manifesto) آموزهٔ نودستوریان «مشهور شد:

H. OSTHOFF, -K. BRUGMANN, *Morphologische Untersuchungen auf dem Gebiete der indogermanischen Sprachen*, pp.III-XX, Leipzig 1878.

۲۲) برای آگاهی بیشتر دربارهٔ آراء و آثار پیروان مکتب «الفاظ و اشیا» ←

H. SCHUCHARDT, *Etymologische Problem und Prinzipien*, *Zeitschrift für romanische Philologie*, 26, 1902, pp.385-427; «Etymologie und Wortforschung», in SCHUCHARDT-BREVIER, *Ein Vademecum der allgemeinen Sprachwissenschaft*, Halle 1928, pp.108-121; Y. MALKIEL, *Etymology*, New York 1994, pp.60-73.

- 23) W. von WARTBURG, *Französisches etymologisches Wörterbuch*, 1928, p.xi.  
 24) K. BALDINGER, «L'étymologie hier et aujourd'hui», in: *Etymologie*, ed. R. SCHMITT, Darmstadt 1977, p.219.

۲۵) برای آگاهی بیشتر ←

A. MEILLET, *Linguistique historique et linguistique générale*, Paris 1948, pp.292ff; B. POTTIER, «La valeur de la datation des mots dans la recherche étymologique», in *Etymologico* (Melanges Wartburg) 1958, pp.581-586; G. DROSDOWSKI, *Zur etymologische Forschung*, *Forschung und Fortschritte*, 31, 1957, pp.339-343; P.J. VENDRYES, *Sur l'étymologie Croisée*, *Bulletin de la Société de Linguistique de Paris*, 51, 1955, pp.1-8.

- 26) J. GILLIÉRON, E. EDMONT, *Atlas linguistique de la France*, 17 Portfolios, Paris 1902-1920; F. WREDE, *Deutsche Sprachaltes*, Leipzig 1927; Th. FRINGS, *Studien zur Dialektgeographie des*

- Niederhein zwischen Düsseldorf und Achen*, Marburg 1913; *Rheinische Sprachgeschichte, Ein Überblick*, Essen 1924.
- 27) A. DAUZI, *La géographie linguistique*, Paris 1922; P. KRETSCHMER *Wortgeographie der hochdeutschen Umgangssprache*, Göttingen 1918; W. PESSLER, *Atlas der Wortgeographie von Europa*, Utrecht 1926; O.N. TRUBAČEV, «Sprachgeographie und etymologische Forschungen», in R. SCHMITT, *Etymologie*. Darmstadt 1917, pp.247-285.
- 28) A. HIERSEMANN, *Bibliographisches Handbuch der Sprachwörterbücher*, Stuttgart 1958; Y. MALKIEL, *Etymological Dictionaries, A Tentative Typology*, London 1976; A. BÄMMESBERGER, *Das etymologische Wörterbuch, Fragen der Konzeption und Gestaltung*, 1983; W. LEHMANN, «Bibliographical Procedures for Etymological Dictionaries Today», in A. BÄMMESBERGER, *Ibid.*, pp.93-101.
- 29) P. HORN, *Grundriß der neupersischen Etymology*, Strasburg 1893.
- ترجمۀ فارسی بخشی از این کتاب به قلم جلال خالقی مطلق با افزایندهایی، در سال ۱۳۵۶، به نفقۀ بنیاد فرهنگ ایران منتشر شده است.
- 30) A. WALDE, *Vergleichendes Wörterbuch der indogermanischen Sprachen*, Herausgegeben von J. POKORNY, Berlin 1927-1932.
- 31) H. HÜBSCHMANN *Persische Studien*, Straßburg 1895.
- 32) W. LENTZ, *Die nordiranischen Elemente in der neupersische bei Firdosi*, Zeitschrift für Indology und Iranistik. Bd.4, 1926, pp.251-316; W.B. HENNING, Sogdian Loan-Words in New Persian», *BSOS*, 1939, pp.93-106 (*Acta Iranica*, v. 1977, pp.93-106).
- 33) Th. NÖLDEKE, *Persische Studien*, II, Zeitschrift für die neutestamentliche Wissenschaft und die Kunde der älteren Kirche, 1926, pp.34-46.
- 34) G. DOERFLER, *Türkische und mongolische Elementen in Neupersischen*, 5 vols, Wiesbaden 1963-1975.
- 35) برای آگاهی بیشتر درباره انواع روش‌های معمول در نگارش فرهنگ‌های ریشه‌شناختی در زمان ما و سنجش و نقد اصول به کار رفته در تدوین این گونه فرهنگ‌ها -
- Das etymologisches Wörterbuch, Fragen der Konzeption und Gestaltung*, Herausgegeben von A. BÄMMESBERGER, Pustel 1983.
- 36) A. WALDE - J. POKORNY, *ibid*, II, p.1043.
- 37) A. MEILLET, *Mémoires de la Société de linguistique*, xx, p.113.
- بدرالزمان قریب، فرهنگ سغدی، تهران ۱۳۷۴، ص ۳۰.
- 38) G. MORGENSTIERNE *An Etymological Vocabulary of Pashto*, Oslo 1927, p.99.
- 39) J. BENZING, *Chwaremischer Wortindex*, Wiesbaden 1983, p.682.
- 40) H.S. NYBERG, *A Manual of Pahlavi*, II, Wiesbaden 1974, p.55.
- 41) M. BOYCE, *A Word-List of Manichaen Middle Persian and Partian (Acta Iranica, Troisième série, vol. II, Suppl.)*, Leiden 1977, p.32.
- 42) V.I. ABAEV, *Istorike-Étymologičeskij Slovar' Ostintinskogo Jazyka*, Moskau - Leningrad, vol. I, 1958 s.v.
- 43) A. WALDE, J. POKORNY, *Ibid.* II, p.537.
- 44) H. BAILEY, *Dictionary of Khotan Saka*, London 1979, p.103.
- 45) E. BENVENISTE, *Le Vocabulaire des institutions indo-européennes*, I, Paris 1969, pp.239-241.
- 46) A. VANIČEK, *Etymologisches Wörterbuch der lateinischen Sprachen*, Leipzig 1977.
- 47) B. LEUFER, «Sino-Iranica», *Teipei*, 1967, 1967; HUONG SHI JIAN - IBRAHIM FENG JIN-YUANG,

*Encyclopaedia Iranica*, V, 1992, p.448f. ک

- 48) E. CHAVANNES *Documents sur la Tou-Kiue (Turks) occidentaux*, 1903, pp.315-78; F.W.K. MÜLLER, «Die Persischen Kalenderausdrücke im Chinesischen Tripitaka», *SPAW*, 1907, pp. 458-65; HUANG SHI-JIAN, *The Persian Language in China during the Yuang Dynasty*, *Papers in Far East History*, 34, Canberra 1968.
- 49) Aulis Joki, *Uralier und Indogermanen*, Helsinki 1973, pp.400-409.

۵۰) آگاهی از این مطلب را مدیون دوست دانشمندم آقای دکتر عبدالامیر سلیم هستم.

- 51) H. HÜBSCHMANN, *Persische Studien*, Straßburg 1895, p.186, cf. *ibid*, *Armenische Grammatik*, I, Leipzig 1897, p.32.
- 52) J. DARMESTETER, *Études iraniennes*, I, Paris 1883, p.90.
- 53) H. FRISK, *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, II, 1973, p.413.
- 54) E. BENVENISTE, *J.A.* 242 (1954), p.300f.
- 55) L. RENOU, *Études Védiques et Paninéennes*, VIII, Paris 1961, p.56.

